



بنیوی سوسیالیسم

سرمقاله:

بیانیه نشریه ما

جنبش کارگری ایران معترضین دوران تاریخ خود را می گذراند ، بنابر تعقیب جاززه طبقاتی و جذبه های آن وحدت کلمه "ای که به خردمندی و بیرواری اجازه داد که به نام آن حزبونی اش را بر مرحله نخست انقلاب تحمل کند ، جذبه های "وحدت کلمه ای" که از فقدان آگاهی در بین کلیه طبقات مردم نسبت به مناسبات واقعی بین منافعشان و عدم درک روشن آنان از تناسب قوا ، شیوه های عمل و اهداف نزدیک و دور یکدیگر ناشی می شد ، فرو می ریخت . طبقات مختلف که قیام با آنچنان نیروی شگرفی آنانرا

"بخود" آورد و اادارشان ساخت که بنوی صریحتر و قطعی تر نسبت به یکدیگر نسبت به کل ساله ارتجاع سیاسی امپریالیستی تعیین روش سازند ، اکنون نه تنها در برنا ه ما و شمارهای تاکتیکی اراکه شده از طرف رهبران شان ، بلکه در تداوم حضورشان در زندگی و مبارزه سیاسی ، فصل تصدیق یافته و طبیعت واقعی خود را آشکار ساخته و سبهای سیاسی واقعی خود را بازمی یابند . احزاب مختلف بیروانی و رژیم کنونی سرمایه با تلاشهای سببانه برای تحکیم دوباره ارتجاع سیاسی و باخون کشیدن جنبش کارگری ، بطور اخص ، و جنبش های "حق طلبانه" بطور اعم به بیرونتان زد یک طبقاتی زحمتکش این واقعیت را که طلب ایاتشان از انقلاب ، "نان ، استقلال و آزادی" ، در چهارچوب جمهوری "عدل اسلامی" تحقق ناپذیر است تفهیم می کنند و آنانرا بار دیگر به عرصه نبرد های بزرگ طبقاتی فرا می خوانند . طبقه کارگر رژیم خرافه ها را می گسلد ، "درس های قیام" و روزهای قیام هر روز برای او زنده تر می گردد و هر دم به آن روپاروی طبقاتی بزرگ که باید ساله اساس انقلاب - ساله قدرت حکمه - سرا یکسره سازد ، نزد یکدیگر می شود .

مسائلات بیرونی که اکنون کارگران نسبت به "سوسیالیسم" - سوسیالیسم و نه الزاما کمونیسم - از خود نشان می دهد ، جاکن از گوشه و آساده گس بیرونتان برای تمایز ساختن طبقاتی خوش پرورمه انقلاب بر اساس سیاستی واقعا بیرونتری است . از سوی دیگر ، دامنه گسترش و شتاب رشد بسی سابقه جنبش کارگری ایران ، که ستون فقرات و نیروی عمده حرکت انقلاب حاضر را می سازد ، آنچنان است که می توان گفت در شرایط کنونی جهان کم نظیر است . بیرونتان ایران ، بحکم موقعیت کشور مادر کل نظام سرمایه داری امپریالیستی جهانی و مخاطر جایگاه خود در کل مناسبات اجتماعی ایران ، بطور کلی تبدیل وجود شرایط انقلابی در جامعه ما بطور اخص ، پیشاپیش بیرونتان برای منطقه قرار گرفته و وظیفه قرار گرفتن در صفوف مقدم بیرونتان برای جهانی را فراری خود دارد . اینچنین است که اکنون "صبح کمونیسم ایران" برای بیرونتان ، رژیم کنونی اش و احزاب متفلسف چنان دشمنی واقعی برانگیخته است که در پس سر "تزلزل" لیبرالی در صفوف خود ، و نیروی هرگونه "انتفاظ" قری سیاسی خردمندی و بیرونتان نیز چهره نوظفند . آن را می بیند ، بیرونتان "جهاد انبر" خود را طبقه کمونیسم آغاز کرده است . دشمنات کمونیستی را توتیف می کند ، چاپخانه ما را می بندد ،

در صفحات بعد :

* دو جناح در ضد انقلاب

بورژوا امپریالیستی (۱)

* فدائیسیم :

"خشمگین از امپریالیسم

ترسان از انقلاب" ! (۱)

* رزمندگان و راه کارگر :

جدال بر سر تحقق سوسیالیسم

خلقی ! (۱)

کارگران جهان متحد شوید!

کمیته‌ها را به زندان می‌انگند، تصفیه می‌نمایند و احکام می‌کند، ولی هرگز برآمد کمیته‌ها افزود می‌شود. آنچه این امر که "بجای مکتوبیست که بر زمین می‌آفتد ده هکتار سر برمی‌آورد" که به یک روبا که یک واقعت است - کمیته‌ها در تمام فدا - کاریها و شهادت انقلابی قهرمانان مرحله به مرحله می‌ماند - ایمان و عزم راسخ خود را به امرهای پرلترها نشان می‌دهند * جنبش کمیته‌ها به موازات جنبش کارگری ترقی و ایالاتهای بلند به پیش می‌رود *

این شرایط است که کمیته‌ها ایران فرصت آنرا یافته است تا در تطبیق با جنبش طبقه کارگر از یک جنبش اجتماعی روشنگران به حزب انقلابی پرولتاریا ارتقاء یابد. * ضرورت ایجاد حزب کمیته‌ها ایران بعدی می‌رود است که هیچ انقلابی کمیته‌ها نیز هیچ کارگر آگاهی نیست که "مظلومیت" ایجاد حزب را در میانه باشد هرچنان تاکید می‌رود * فشار روزافزون این ضرورت و ناچارایی جنبش‌ها را با همگان به آن موجود بچرائی است که گرفتار آیم * این بحران چیست و مواضع راه حقیق این هدف - ایجاد حزب کمیته‌ها - کدامند ؟

انحطای جنبش خود بخودی طبقه کارگر بدون پیوند با جنبش کمیته‌ها و در میان با بحران انقلابی که وسیعترین توده‌های کارگر را در بر می‌گیرد جنبش جذب کرده می‌رکند، می‌نواست موجب رشد آید لئوری پرولتاریا در میان کارگران نگرند * طبقه کارگر که در بحران مبارزه اقتصادی خود در انقیاد آید لئوری پرولتاریا - توده می‌نویسد، در مبارزه دموکراتیک - شدنی نیست نیز به هم می‌ریزد خرد پرولتاریا تن در داد * پذیرش همونی خرد پرولتاریا از طرف توده‌های کارگری که امور خرافه‌های کهن و تعالیه و شبهه‌ها بر پروتاریا بودند، باعث شد که کارگران در مبارزات مستقیم و انقلابی خود، و در اوج این مبارزات، یعنی قیام و چین، نه تنها از لحاظ سیاسی - علمی، بلکه از لحاظ آید لئوری نیز فریبگرفته شوند * بدین ترتیب نقدی که پرولتاریا بر جنبش انقلاب از آید لئوری پرولتاریا آغاز کرد، و نقدی که پرولتاریا از راهها و شیوه‌های پرولتاریا از خود پرولتاریا می‌گرفت، از سوی کمیته‌ها در چهارچوب دموکراسی پرولتاریایی - یعنی سوسیالیسم آید - افراشته ترقی و پیشرفت می‌توانست برود *

جنبش کمیته‌ها محروم از یک نهاد استوار تئوریک و بی آنکه حساب خود را با جریان‌های تئوری پرولتاریا در درون خود تصفیه کرده و به درکی روشن و تثبیت شده از اهداف، و وظایف و شرایط مبارزه پرولتاریا دست یافته باشد، در استقبال از جنبش طبقه کارگر در برابر هر دو شکل مبارزه کارگران - اقتصاد - دی و سیاسی - به آسانی سرگردان آید * این سرگردان آوردن به دنبال روی از جنبش خود بخودی طبقه کارگر، و در شرایط رشد و توسعه این شرایط، جنبش موجب تشدید و بارز شدن انحرافات و فساد در درون جنبش کمیته‌ها می‌گردد. * لذا برای جنبش

کمیته‌ها دنبال روی به معنای انحراف در زمینه تاکتیک، بلکه متاثر با پرولتاریا هم در صحنه مبارزه و هم در صحنه تاکتیک است *

پرولتاریا در مبارزه * بر مبنای جایگزینی سوسیالیسم خلقی (خرد پرولتاریا) بجای سوسیالیسم پرولتاریا که شخصی عده آن مبارز است: از نقد پیروز گویا و راستی های سر مایه داری ایران بجای نقد کلیت این سرمایه داری توضیح تناقضات اقتصادی جامعه بر اساس این پیروز گویا و راستی ها، نفس وجود مبارزه طبقاتی در درون "جهش خلق"، برخورد اخلاقی به انترناسیونالیسم و مخدوش کردن وظایف انقلاب دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی، و تحریف و فراموشی نقش دیکتاتوری پرولتاریا *

در سطح شخصی، از این درک لئوری پرولتاریا از سوسیالیسم و استنتاج تئوریک "راست" و "چپ" به عمل می‌آید * درک "چپ" آنرا که - سوسیالیسم، که می‌خواهد سوسیالیسم را بدون مبارزه طبقاتی برود، لئاریا و دیکتاتوری پرولتاریا و از طریق یک انقلاب در - کراتیک "پرولتاریا" حقیق سازد - درک "راست" را که سوسیالیسم را حقیق سوسیالیسم از طریق اصلا حیات تدریجی در رژیم سرمایه داری *

پرولتاریا در صحنه تاکتیک: که با فراموشی و انکار اصول تئوریک پرولتاریا در واقعیت سوسیالیسم یعنی نقی همونی پرولتاریا یعنی بی شرط پرولتاریا، این انقلاب و نقش ضد انقلابی پرولتاریا در آن، خود را در بی اصولی و نوسان سیاست‌ها در بر خورد به رژیم کنونی پرولتاریا، نقد غیر پرولتاریا از احزاب پرولتاریا و خرد پرولتاریا، و طبع نگردانیدن وظایف و تقابل مبارزه اقتصادی کارگران به وظیفه اساسی تریست و سازماندهی سیاسی طبقه کارگر، بارز می‌آید *

کمیته‌ها و "دانایم" دو شکل مسدود آید تریست - با محتوای طبقاتی یکسان - در جنبش کمیته‌ها نیست - است * مبارزه پرولتاریا در سطح جنبش بسیار گفته شده و هنوز باید تکمیل شود * اما در هر دو فدائیسیم - که نه محدود به سازمان چریک‌های فدایی خلق می‌باشد و نه محدود به حمایت تمام رفقای متضبط به این سازمان - که کار ۵۹ با هیئت صلح و عسای طبقاتی، به رسمیت شناختن نقش دولت به عنوان ارگان سازش طبقات و سقوط کامل به ناموس - فالیسم، استقبال از تشدید تئوریات طبقه کمیته‌ها و مبارزات انقلاب پرولتاریا بطور اعم و مبارزات انقلابی زحمتکاران کرد بطور اخص، و مطالبه تحکیم دستگاه این تئوریات، یعنی دستگاه دولتی، به صراحت نشان داد که "دانایم" چیزی جز انکساریت لئاریسم پرولتاریا - پایه بیان سیاسی دیکتاتوری آن بی صدریسم - در درون جنبش کمیته‌ها نیست *

آنچه چون نتیجه این معاضی پرولتاریا می‌باشد که باقی نمی‌ماند * از یکسو آنرا تصفیه این رسالت را برعهده می‌گیرد که تبلیغ سیاست "فعال" و "انقلابی" باشد (مستهای صلح خلقی را سازماندهی - چریک‌های فدایی) و از سوی دیگر -

تخلیف و فراموشی نقش دیکتاتوری پرولتاریا ، و ناتوانی در پاسخ گوین به مسایل جرم جنش کارگری ، گرایش های آنارکو سندنیکالیستی ، روحیه شدخیز و گریز از روشنفکران کمونیست رشد می کند - (خبرنگار سر) نشریه مشورت و ایضا " پیکار " گرانی که هنوز رای در زمجیر گذشته دارند .

بحران اور توئیسم در جنبش کمونیستی ما خود را در شکل پراگندگی این جنبش سکه امیست بر همگان معلوم - آشکار می سازد - برای جنبش کمونیستی ایران پسراگندگی نه نتیجه محدود ماندن فعالیت به " کار نسلی " ، " خرد کاری " و فقدان ادامه کاری ، بلکه نتیجه تدام اپورتوئیسم " سراسری " است - عبارات دیگر امروز پراگندگی جنبش کمونیستی بیشتر از هر چیز جدایی " خط های مختلف " جدایی در درون این " خط " ما ، و جدایی گروه های منتصب به این " خط " هاست - " خط های که پنازیستان سمیت به یکدیگر بهی از هر چیز در کیفیت و چگونگی محد و شراختن امداد ، ماعت و شرايط مبارزه طبقه تی پرولتاریا بوده - ولاجرم " سکناریم " حاملین آن را موجب می شود -

در اینکه وظیفه کمونیستها ایجاد حزب کمونیست ایران است ، تردیدی نیست - سوال اینست: کدام گامهای فنی معینی را باید در جهت تحقق این هدف برداشت ؟ در اینجا صحبت نه بر سر وظایف دائمی و وقت ناپذیر کمونیستها ، طرح و تهیه و سازماندهی - بلکه سخن بر سر حلقه اصلی مبارزه است - حلقه اصلی مبارزه برای ایجاد حزب کمونیست ایران کدام است ؟

برای فائق آمدن بر پراگندگی جنبش کمونیستی باید بر بحران اپورتوئیسم که موجب این پراگندگی است ، فائق آمد - همه پذیرفته ایم که برای وحدت سازمانی ، وحدت آید تئوریک و مریضدی تا طبع ضروری است - با اعتقاد م صفا مریضدی لنیسی ، مریضدی قاطع روشن بر اساس برنامه و تاکتیک است و هر وحدت بجز وحدت در برنامه و تاکتیک (به مفهوم گسترده آن) ، وحدتی غیر لنیسی خواهد بود - شکست گفرائی وحدت ، و اشعاب گروه های وابسته و سرپرست محتوم " وحدت " های که از آغاز نگاه اشعاب را در خود می پروراند ، نشان می دهد که وحدت بر اساس مرفله های بجز این دو مرفله - متزلزل و بولت و صوری است -

حزب کمونیست ایران صفا می تواند جنسی با برنامه کمونیستی باشد - دستهای به برنامه و تاکتیک کمونیستی (تاکتیک به مفهوم گسترده آن) جدا از مبارزه بیکدیگر تئوریک (که خود مستلزم برود متن خستگی ناپذیر تئوریک نیز هست) مبارزه ای که در بریدند نااستی با جنبش واقعا بوده ای واقعا انقلابی باشد ، امکان پذیر نیست - مبارزه تئوریک یکی از اشکال مبارزه طبقاتی پرولتاریا است و از اینرو نمی تواند در انزوا از اشکال دیگر این مبارزه در حسر متعطل نیال عود -

" این " سوسالوست ما " ، یا آتظور که خود را اطلاع می کنند " سوسالوست های حقیقی " ادبیات کمونیستی خارج از نه بنطابه نظام حاصل یک جنبش واقعی و بلکه صرفا به مظاهر نوشته های تئوریک می نگرند که ... در جریان یک پیرویه " کوشش " کامل یافته اند - این مرکز به خاطر ایران خطور نکرده است که این نوشته ها ، حتی وقتی یک سیمت را طبع می کنند ، از نیازمندی علی و کلیت شرايط زیست یک طبقه معین در یک کشور معین مایه بگیرند ... ایمان مستحکم و ملاقات جدلی کمونیستی را از جنبش واقعی و معینی چیزی که خود صرفا بیان آند ، جدا میکنند ... ایمان ذمیت عرصه های معین و طاریها " مشروط زندگی را از خود این عرصه ما جدا میکنند ... در این حرکت ایمان پایه های تئوریک واقعی را رها میکنند و از آنجا که از ارتباط واقعی اهدویس خبرند ، به سهولت به یک " مطلق " و یا شبهه اپولوژیک دیگری ، این ارتباط را برقرار میکنند -

(کلمات آثار مارکس و انگلس ، جلد ۵ ، انگلسی و صفحات ۵۷ - ۴۵۵)

پیدا کردن صحیح از مکان و نقش مبارزه تئوریک مستلزم آن است که یاد برداشت و طبق نادریست مریضدی کنیم ، اولاً مبارزه تئوریک راه کوششی آگاه میدی تبدیل سازیم و بکوشیم تا در هر قدم نشان دهیم که تلاش تئوریک ما چگونه در تطابق با شرایط زیست و مبارزه یک طبقه معین (پرولتاریا) در یک کشور معین (ایران) قرار دارد و چگونه راهگشای جا رزه طبقاتی پرولتاریا در هر خط است - این مسلاک اساسی است و نه درجه " طوسی " بودن بها " جدیدی " بودن عقول ، و ظاهر مریضدی که در محاطت خود به آن می پردازیم - مبارزه تئوریک می تواند - و در موارد بسیاری باید - حتی متضمن پرداختن به مسائل مادی و تئوریک و فلسفی نیز باشد بی آنکه ذره ای از ارتباط مستقیم آن با مبارزه اقتصاد دی و سیاسی کاسته شود - فانی و به دید گاهی عمل گرایانه در تئوری تغلظیم و دوری را تا سطح این اری حقیر در خدمت توجه این یا آن حرکت فلسفی و این یا آن حوشگیری تاکتیک تعزل ندیم ، و این مستلزم آنکه بر دستاورد های تئوریک تثبیت شده جنبش جهانی پرولتاریا ، مارکسیسم لنیسم ، خواهد بود -

اپورتوئیسم و آناشیمس همچاه مکان واقعیست مبارزه تئوریک را به مثابه یک شکل مبارزه طبقه ای در بر آورده اند - در جنبش کمونیستی ما نیز چنین است ، و تئوریک و فکلی پیکار بر این اعتقاد است که روش و چیزی

سرمایه‌ایست. یعنی در صورتی حاصل «بازره طبقاتی» برپا می‌گردد. ^{۱۱} به حکم عدولان در برابر جنبش خود بخودی فائده تئوریک می‌دهد. «وقتی که یکنار فراپوشش می‌کنند که تئوری سوسیالیسم فلسفی از عبادجا برخاسته است که بازره طبقاتی برپا می‌گردد و از آن سرچشمه می‌گردد، یعنی از حاصلات اقتصادی، و از آن تئوری‌های فلسفی، تاریخی و اقتصادی نشو و نما یافته است که بنیادگذاران دانشور طبقات دارا وضع نموده اند.» وقتی زمانی که در دسترس بود تئوری انقلابی برپا می‌گردد شرکت در پراکتیک ^{۱۲} جنبش محال می‌دانند، اساساً دسترسی به تئوری انقلابی و ارتباط به محال می‌کنند. «وقتی که از زیاد می‌برد آن برآیند که به تئوری انقلابی شکل نهایی می‌گیرد. این جنبش فعالیت علمی جنبش و انقلابی است و جنبش و تئوری انقلابی است و ربط آنها انقلابی است که تئوری انقلابی ناقص بر آن است. «آنها خود رفاقتی که به یاسخگی به مسائل سیاسی انقلاب می‌شود هرگز نمی‌تواند فعالیت هرگز و ^{۱۳} از پیش آنرا دارد که به مطالعه فرمول پراکتیک می‌تواند.»

توافق فکریان خلق با این نکته که: «در برخورد با مسوالت مشخص ابتدا باید اصول تئوریک ناقص بدان ساله را فراتر گرفت تا مسوول خود را روشن نماید» تنها نشان دهنده اپورتونیزم آنهاست. زیرا آنان بر خلاف ادیبان حتی یکبار نیز در گردار به همین آرزویشان وادار نماندند. جنبش کمونیستی می‌توانست به این آرزویشان وادار نماند و به لایه تئوریک خود فائق آید. «نقش و اهمیت بازره تئوریک هرگز آنکه که به کمپنی‌های تئوریک توجه داشته باشیم، آشکارتر می‌گردد.»

اول آنکه مطالعه اپورتونیزم بر وجهش با معنی خود بخودی بوده است. «باید از یاد ببرد که کمونیسم ایران حساب خود را با جهان پیش برپا می‌کند و مکتوبانه تصویه نگردیده است.» جنبش کمونیستی ما در انجام وظیفه مخصوصی برای خود در انقلاب دورگه تئوریک، یعنی بازره اجتناب ناپذیر برای جدا ساختن برپا می‌گردد از این تئوریک ما برپا می‌گردد و به بازره تئوریک گرایشانی که از دیگرانی در دوران جنبش کمونیستی موجب می‌شود. «کترین یانگدی و فلسفی ای از پیش نبرده است. «انحراف سکت ریشین، تئوریزم، در جریان یک بازره اپیدولوژیک معلوم شد.» بلکه در نتیجه متروکی ذاتی خود در برابر جنبش خود بخودی بخودی بوده ای از یاد نماند. «منش چینی» همه بنامه جریان اپیدولوژیک سیاسی مکتوب به طبقه معین، بلکه صرفاً به مطالعه یک مکتوب «رد» شد به این خاطر مانی تئوریک این انحراف دوره غیر تئوریکست یا فکری غیر تئوریک سوماه دارای ایران برودت تئوریک ای از اپورتونیزم و معو نریند پهای

۱ - رجوع کنید به س ۳ ج ۴ ف ۶ و جنبش کمونیستی، از انتشارات سازمان یکنار. کوشش شماره ۱
۲ - تئوریک شماره ۱

طبقات، یکی بازره طبقاتی برپا می‌گردد و مضمون این طبقه بعنوان پیشرو طبقه انقلابی به ریزش در دوران صاصر و پراکتیک می‌گردد. «جهنمان یا برجا مانده است و نقش خود را در اپورتونیزم کمونیستی جنبش کمونیستی بازی می‌کند.»

دوم اینکه «عملیات انترناسیونالیستی جنبش کمونیستی برای ما علاوه بر معنای انتقال انحرافات و سردرگمی‌های جنبش کمونیستی جهانی به ایران بوده است و نه برعکس مستقل تجربیات این جنبش در مملکت مختلف و نگار بستن بنیاد آن.» ما در این قطع با بسیاری انحرافات جنبش کمونیستی جهانی بودیم پس آنکه «باید به باقیمانده از ستارهای جنبش آن برخورد کرد» «توجه کمونیستی جهانی کمونیستی، طرح سایل بنیاد پیچیده و فقدان یک اصنیت بین المللی - مانند کمپن - نقش واضح بازره تئوریک را بخاطر امتیاز بنیاد آن از تجربیات برپا می‌گردد مملکت دیگر که عتاب رشد جنبش کارگری ما آنرا کاملاً فروری می‌سازد از یکسو، و موضع گیری مستقل جنبش کمونیستی ما از سوی دیگر، و دیدن آن می‌سازد.»

سوم اینکه «جنبش کمونیستی ما نسبت به قدم های چندی و هلی خود را در استقبال از جنبش طبقه کارگری، جنبش که از سطح عظیم برپا می‌گردد است، برمی‌دارد.» برای آنکه در مملکتی که توده ها برمی‌دارند به آنها کمک مبردا از قید عقول بورژوازی و با شوق و آگاهی آنان را در جهت سوسیالیسم هدایت نمود، برای آنکه مرساله خاص را با وظایف ما برپا می‌گردد در انقلاب مربوط ساخت، برای آنکه با کار فعال و نظرد اپیدولوژیک نقش رهبری را در تمام سازمانهای توده ای و ملی کارگری برعهده گرفت، ما به تنها باید به شدت کوشش های خود برای حصول برنامه مشخص طبقاتی که بر مبنای آن بتوان نامی فعالیت تئوریک و سازمانی علمی در چین خود عیارا هم بویکت کرد و در مشکلات واحد یکدیگر بودند زد بفراتریم، بلکه باید در حال به تمام آن مسائلی که هم اکنون امر سازمانی علمی توده ها فرا ریمان نگارنده است واضح کنیم. «این بدان معناست که سبب است تنها باید پاسخ بسیاری سایل پیشین را بدست بدفعیم، بلکه باید در جهت حل بسیاری سایل که در گذشته مطرح بوده اند و هنوز در زمره سایل حاد و کلیدی جنبش ما معسوب می‌شوند حرکت کنیم.» لذا «این جنبش خود بخودی توده ها» آنکه اساسی بسیار بیشتری را در کار تئوریک، سیاسی و تشکیلاتی الزامی ساخته است.»

فائق آمدن بر اپورتونیزم «خود بخودی» و دست های به وسعت مکتوب ضرورت تمام جنبش کمونیستی است. در پاسخ به چنین ضرورتی است که ما تصمیم به انتشار یک نشریه تئوریک سیاسی گرفته ایم. مسائلی که در این نشریه مطرح خواهند شد بسیار از این وظیفه منتج می‌شود. ما قصد داریم در خدمت توان خود خاص مقالات برنامه ای و تالیفی ای به

طرح گسترده آن را مورد بحث قرار می‌دهیم*
 خواهیم کوشید تا تشریح ما نیز خواستی غیر کلیت
 نظام سرمایه داری ایران گردد * تفاوت اقتصادی
 این نظام پسندیده را ، به تابه نظامی سرمایه داری
 در کشور تحت سلطه امپریالیسم ، از دیدگاه پرولتاریا
 به نقد کشد ، ریش های استعمار افروخته های وسیع
 کارگر و زمینگیر را بر چندی درگاه ریشی از حریفان
 امپریالیسم و نیز برتری های ناممکن سرمایه داری
 در کشوری تحت سلطه امپریالیسم چون ایران ، بر ملا
 و افشا سازد ، و اجتناب ناپذیری انکشاف آن را بسوی
 سوسیالیسم و برتردم آشکار و اثبات نماید * خواهیم
 کوشید تا تشریح ما ابزاری باشد در جهت تسلیح
 پرولتاریای ایران ، به مقابله جنسی از ارتش جهانی
 پرولتاریا ، به تئوری انقلابی آن که او را دریای نقش
 دورآسازشده ، همان گوهر این نظام قادر می سازد *
 ما وظیفه خود می دانیم که از هدف جنبش کمونیستی
 که سازماندهی مبارزه طبقاتی پرولتاریا برای تصرف
 قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و سلب طاقت از سلب
 طاقت کنندگان و بنای جامعه سوسیالیستی است
 دفاع کرده و با تمامی تلاشهایی که در جهت تحلیف
 اهداف جنبش ، تصحیف عملت انقلابی آن و مخدوش
 کردن وظایفش صورت می گیرد قاطعانه مبارزه کنیم*
 ما معتقدیم که وظیفه کادشای مقدم پرولتاریا عارت
 است از کسب رهبری طبقات تحت سلطه جامعه در مبارزه
 طبقه ارتجاع سیاسی امپریالیستی ، سونگونی این
 ارتجاع و استقرار جمهوری انقلابی - دموکراتیکس
 آبه رهبری طبقه کارگر که با ظهور حداقل پیروزی
 های اقتصادی - اجتماعی برای پرولتاریا ، شرایط
 مبارزه پیروزنده آنرا برای سوسیالیسم فراهم می سازد .
 ما همچنین خواهیم کوشید تا با ارزیابی وضعیت سیاسی
 در هر سطح و بر مبنای روابط طبقاتی و وظایف
 کمونیستهارا در مقابل اردوگاه ضد انقلاب و اجزای
 غیر پرولتاری در هر صده های مختلف مبارزه تعیین کرده
 و شیوه های مبارزه کمونیستی در این عرصه مبارزانه
 کنیم * با این ترتیب تشریح ما ابزاری در جهت تسلط
 نقد و تحلیل پلایه های فکرنیکی ما ، و از این حیث
 مبنای حرکت با درجهت حقیقی وحدت عمل کمونیستها
 در عرصه های مختلف ، خواهد بود و در این راه بی
 شک مبارزه با تمامی اجزای برده اهرای و فائیکس که
 قیام بدان اشاره کرده ایم ، اجزای آن که در اشکال
 گوناگون بروز کرده ، جنبش کارگری را از تسلط پیروز -
 ندانه اهداف خویش باز می دارند ، را وظیفه خود
 می دانیم *

این دو درون اینکه می دانیم این تشریح برای بخش
 پویای و بطریق اولی بخشهای عقب مانده پرولتاریا
 چندان مابین نخواهد بود ، برخلاف کسانی که هنگام
 گفتگو با کارگران کردگان را مد نظر دارند ، معتقدیم
 یک تشریح تئوریک - سیاسی برای کارگران آگاهی که از
 بطن جنبش کارگری برمی خیزند و نیز برای روشنفکران *
 ل * ضروری و سودمند است و مانع زمین کارگران و
 روشنفکران را منطبق قرار می دهیم *

و بالاخره به تشریح ای در مورد شیوه کار خود
 اشاره کنیم * اگر سکتاریسم - منافع گروهی را بسوی
 منافع کل جنبش کارگری مقدم قرار دادیم - دانستیم
 جنبش کمونیستی است ، ما خواهیم کوشید تا نه تنها
 سکتاریست نباشیم ، بلکه تا آنجا که ممکن است با
 آن مقابله کنیم * ما صلحاتی عمیق از تشریح خود را
 بر روی دیگر گروههای جنبش کمونیستی ، که در عرصه
 مبارزه بواسطی انقلابی اعتقاد می کنند ، می گشاییم ،
 هر چند اینجا و آنجا با آنان اختلاف نظر داشته باشیم*
 ما پیشرفت رشد سازمانها و گروههای کمونیست را
 پیشرفت و رشد خود می دانیم چرا که خود را به یک
 "قطب" بلکه جزئی از جنبش کمونیستی بشمار می آوریم
 به علاوه همانطور که در مبارزه تئوریک با دیگر
 گروهها و سازمانها سراجا و با اسم روم به آسان
 اشاره می کنیم و برخلاف شیوه های رایج با گوشه کشایی
 با "اشباح" جدل نمی کنیم ، هر جا که دستاوردی
 تئوریک و یا روشمندی بزرگ بر اساس مواضع کمونیستی
 طرح گردد نیز از هر سو که باشد ، باز سراجا
 آن را به رسمت خواهیم شناخت و با جدیدت تمام به
 مبارزه برای تثبیت و تبلیغ آن خواهیم پوست *

فدائشیم ...

از صفحه ۱۷
 خرده بورژوازی ، یعنی چاکری در استان بورژوازی
 که بوسیله نسبت پردا زبهای دموکراتیک و کمونیستی
 برده پوشی می شود نمی تواند باشد . فدائشیم شیز
 چیزی جز خلق بیرونی "کریزما پذیر" تبدیل انقلابی
 گری نسیم خرده بورژوازی به پندار باغی ، تمسکین
 و استان نیوس در فرگاه بورژوازی شیمت .

آپامه دارد



ما به دشواری وظایفه ای که در مقابل خود قرار
 داده ایم آگاهی می داریم که به نتایجی از دیده
 آن برخورداریم آمد ، و چون اهداف نیز نداریم
 وحدت محلی کل جنبش کمونیستی و طبقه برحسبان
 کمونیستیم خود بخودی کمونی و مستلزم شرکت کلیت
 کمونیستها در این امر خیر است و ناشیای ما تنها
 می تواند بخشی از این حرکت باشد * ما همچنین به
 برد یک تشریح تئوریک - سیاسی واقعیم و طاوت آنرا
 باید که تشریح سیاسی - تبلیغی مد نظر داریم * از



دو جناح در ضد انقلاب بورژوا امپریالیستی (۱)

بورژوازی و امپریالیسم را در تثبیت قدرت سیاسی خود رهبری نماید. بعد جناحهای هیئت حاکمه خارج از این چهارچوب سیاسی نگریستند. کمونیستی که از دل قیام بهمن، و با شعار مگویشیم علیه رژیم آن، شکل گرفتند بی شک انگل ایندیشی رهبری سیاسی ضد انقلاب بود و لذا، همانطور که از همان فردای قیام اعلام کردیم، سنیایید به متانیه حکومتی بورژوازی بافتن گریخته و درک شود که به دفاع از سرمایه و امپریالیسم گمراه است. از اینرو مآخذ فکرم اول تشکیل خود را با چهارچوب کنگی تخصصی دو جناحی که امروز محور حزب جمهوری اسلامی گرایش کبی مخریستی متخلی شده اند، روشن کرده ایم: یک پدیده سر تشکیل دو جناح در مقابل انقلاب بورژوا - امپریالیستی است؛ و ما در این - تحلیل، بیرونک بسیار از آن ناسیونالیست هاسا و اومانیته های لباس مارکسیسم پوشیده، ضمه بنضیال بافتن جناح مترقی و با ملی و علمی و تن علمیها در حکومت، نه بنضیال "متنق" و "موم" نوع حمایت مشروط برای پروولتاریا در آن، بلکه در جنبه یی مگاشی هشتم که هر یک از این دو جناح در استراحتی به انقلابی امپریالیسم آرازمی کنند، روشن گئی و اساسی استراحتی ضد انقلابی کامیلا روشن است: [۱] انقلاب ایران پایه سرکوب شود، کارگران و زمینکشان انقلابی و سازمان ها و شاه های سیاسی آنان درهم کوبیده شوند، احضانی آریا مجری بر سر این کشور تکفیرا شود و در یک کلام بنظم ضد انقلابی بورژوازی در جامعه منتقو گردد، و [۲] فوره سونی از احیاش سرمایه آغاز شود، کارگران و زمینکشان نکست خوره بر متنی از فقر و فلاکتی سابقه شهری کار خوره را، در مگوت و شکیم کامل - به نازل شریسن بها در خدمت سرمایه قرار دهند تا جبران انتهای سرمایه رو به تنقیف گذارده و تا باز در یک کلام بنظم نولندی - ستاسیای کثوری سرمایه داری تحت ملطه امپریالیسم، تنقی که شاه موهور شاییده راستین آن و فغان نامبر آن برای همه انسان سرمایه بود، نه کشور باز گردد.

شاید نامی موجود در حکومت از فردای قیام تاکنون قبل از هر چیز بیانگر عدم وجود وحدت نظر در درون عتروق ضد انقلاب در موهور چندین جوی بروردانی است که سنیایید این دو شرط شکیم حاکمیت سرمایه در جریان آن متعلق کرده، و درت بر سر این ساله است که عو جناح کمونی فدا بنضت در مگویشیم حفاشی اشکار کشیده شده در فراخ خواندن بورژوازی به آغاز شیوهها، سیاست هاسا و تاکنش های مخین بنضیال خود، و بسیاری نامین وحدت نظر در عتروق بورژوازی بر سر این سیاست ها و تاکنش ها، سرخشانه مبارزه می کنند. ضد انقلاب بورژوا - امپریالیستی از دل ایسنی

ایمان سیم ماه سارزه بر سر قدرت سیاسی را نبطه نداند. ملکه آن را از نظر تاریخی - بلغاتی تکامل بنضت، چرا که علمیه ایست - بوجهتد ساله کسیدت سیاسی موفنا از دستور سارزه ملاقات کرده های انقلابی، که به ترحم بیورژوازی دچار گشته بودند، بیرون روده، زمسته را برای طرح مجدد این ساله بگونه ای مروج تر ورها از چهارچوب تنگ یک سارزه ماوراء بلغاتی فسد بلغاتی، که بورژوازی ایصال و رهبری خوره - بورژوازی بر زمینه ای از فغان جنبد متنی مستقل بیرونتری بر جنبش انقلابی تحمل کرده بودند. فراهم ساخت بنمایم بهمن با بی ترتیب طبعی ای شمین کننده در اشکار شدن محتویات بلغاتی انقلاب ایران بود. ایام بر این واقعیت تاکید گذاشت که تکلیف نهایی انقلاب حاضر، به متانیه انقلابی ده مرکز اشک در کثوری سرمایه داری و تحت ملطه امپریالیسم قبل از هر چیز در گری شومیه حساب و شطه علی باخته، بیرونتاریا و بورژوازی، است و اینکه انقلاب ضد انقلاب هر دو می باید از نظر ترکیب بلغاتی و رهبری ایدئولوژیک - سیاسی و شیخ سارزه و شهروا هنوز تکامل باسنسد. قیام فراجم قلمی انقلاب حاضر را به پویه نکل کبوری مشختر شیروهای انقلابی ضد انقلاب باز سپرد و تاریخی انقلاب ما پس از قیام سیمین بی شک چیزی جز تاریخ نکل گیری و تکامل عو اوردگانه انقلاب و ضد انقلاب نیست.

عبر تکاملی فوری اوردگانه انقلاب بسیاری بیورژوازی را جنبش کمونیستی، با تمام الحقاظ سوفرکمی خود، در روشن گئی شمین شومده است، یک مستقل پروولتاریای انقلابی سنیایید تشکیل شود، حزب بلغاتی بیرونتاریا، حزب کمونیست سنیایید بر اساس مواضعی شمینی پایه ریزخته شود و رهبری این عت مستقل و به اعشار آن رهبری جنبش ده مرکز اشک - انقلابی را بنست کبیره و سارزه بری در هم مگویشد با شمین کمونیستی بورژوازی و امپریالیسم را، سارزه شمین و رهبری کند بیورسی عمل ایدئولوژیک - سیاسی، تشکیل متنی عدم خلق نیاز ها و پروولتاریای انقلابی در نیرت ولولائی ای که پویزه پس از قیام سیمین ماه موجود بوده است. عو، جناح تحلیل دگانه ای توسط کمونیست ها است. جناح رو می توان ایسد دانسد که ساروازی که امروز بین مارکسیسم انقلابی و اپورتزیم و روز بومسد در جنبش کمونیستی اوج میگیرد می تواند راههای این امر باشد.

با آچه انقلابی موره بعدا است مطالعه بگونگی نکل گئی ضد انقلاب بورژوا - امپریالیستی و پایه های ظهور آن شیرو سیاسی مشخص بورژوازی است که مرفوع ضد انقلاب را در پورش نهایی خود به اوردگانه انقلاب سارزه شمینی کرده و ضلانی شهای

گشمتن‌ها شکل و قالب حرکت سیاسی خود را بار
حراجه یافت و آن نیروی سیاسی و چهارچوب
سیاسی - ایدئولوژیکی که به بهترین وجه بورژوازی
را در حرکت‌های انقلابی آن سازماندهی و رهبری کند
تکلیف خواهد گرفت.

از آنچه گشتم قبل از هر چیز بیدانست‌گه
ما معتقدیم که هیچکس از در جناح کنونی در حکومت
حزب جمهوری اسلامی و جریان بورژوا - لیبرالیسی
بسی قدر، به شناسایی آن خصوصیات لازم و کافی
برای کسب موفقیت سازماندهی و رهبری سیاسی واحد
بورژوازی در انقلاب برخوردار نیستند و بویژه
هیچکس به شناسایی اثرات و تبعات حکومتی دراز مدت
این طبقه را در صورت تسکین انقلاب تشکیل نمی‌دهد.
سیارات دیگر به اعتقاد ما شکل گیری نهایی
رهبری سیاسی در انقلاب بورژوا - امپریالیستی
نه از طریق خلق یکجمله شناسی هر جناح دیگر،
نابودی یکی و بقا و امتداد دیگری، بلکه از طریق
ارتقاء دو جناح به سطحی بالاتر و ظهور آن نیروی
ثالثی است که خصوصیات انقلابی و جوهر بورژوازی
سیاسی‌ها و شاخصی‌های هر دو جناح را، بری از
معدودیت‌ها و نظام‌های هر یک، در یک موجودیت
سیاسی - تشکیلی واحد سنتز کند، به وجود می‌آید
و به گونه صریح تر و در نظامی روشن تر با منابع
سرمایه در کشوری چون ایران، به ظهور برساند.
با این ترتیب تحلیل و بررسی موفقیت و مکان
در جناح در جهت حاکمیت‌گویی و تخصصات آن‌ها
را می‌توان با تکیه بر پاسخگویی به سه سوال
پایه‌ای باز کرد:

۱) چرا در انقلاب بورژوا امپریالیستی
از انجام ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلی لازم
برخوردار نیست؟ چه شرایط عینی و ذهنی ای در
جامعه مانع از آن بوده‌اند که بورژوازی سازماندهی
و رهبری سیاسی واحد خود را باز یابد؟

۲) رهبری سیاسی واحد بورژوازی، که به
اعتقاد ما باید از دل تضاد بین دو جناح و
به اعتبار تکیه بر دو، شکل گیرد، باید واجد
چه خصوصیات و وجوه سیاسی و ایدئولوژیکی باشد؟
و یا به عبارت دقیق‌تر، کدام وجوه و خصوصیات
در دو جناح کنونی می‌آید در نیروی سیاسی ثالثی
که بورژوازی را به وحدت خواهد رساند حفظ شده
و بسط و ارتقاء یابد و کدام وجوه و خصوصیات
باید حذف شده و مدور انگشته شوند؟

۳) ما دام که زمینه‌های عینی و ذهنی برای
ظهور و شکل گیری این سنتز سیاسی فراهم نیست
هر یک از این دو جناح از چه مکان و اطمینانی
در سازماندهی و رهبری اردوگاه‌ها برخوردارند
برخوردارند؟

در این بحث عمدتاً به بررسی سوال اول می-
پردازیم و در مورد دو سوال دیگر به اشاراتی
مختصر و کلی اکتفا کرده و بحث فعل آن را از
شماره بعد آغاز خواهیم کرد.

پایه‌های ششگانه سیاسی - ایدئولوژیکی موجود
در اردوگاه ضد انقلاب بورژوازی کجا باید جستجو
شوند؟ ما در متن گذشته خود از رژیم -
دیکتاتوری شاه به عنوان سبب، زمینه و حافظ کل
سرمایه - دمی افکار بورژوازی ایران
یاد کرده‌ایم. این واقعیتی است که امروز، یک
سال و چند ماه پس از لباسی که سلطنت را سرنگون
ماخت، نه تنها به چنین کمونیستی که از تصور
و عدت منافع "بورژوازی ملی" و رژیم شاه به
غنا برخاسته‌اند و می‌تواند، بلکه به خود بورژوازی
سبز اشتباه می‌نویسد. دیکتاتوری شاه بر شک از
پایگاه طبقاتی فعلی، حتی در ذره فاصله
بورژوازی - پرولتاریا بر نماند. این نکته‌ای بسیار
قابل افکار است. اما حکومت شاه، نهاده اشخاص
رای اشخاص سیاسی - ایدئولوژیک بورژوازی ایران
به آن، بلکه به اعتماد رای اعتماد افشاده و
عینی گشده افکار سرمایه در بازار داخلی به
فکر سرمایه اعتمادی که رژیم شاه پس از طبع
به دهه ۳۰ مستقیم و بلاواسطه نماینده منافع
آن سرمایه بود، و علاوه بر این به اشخاص
و خاص واقعی منافع کلیه افکار سرمایه در کشور
بمطل گشته بود، این نرسد است که حکومت شاه
استوار و میا زرات اقتصاد - سیاسی و ایدئولوژیک
بوسی ایران در علیه فتوحات لیسیم شده، حکومتی
شود که بورژوازی ایران ارگان قانونی، اجرایی
و نیز زمینه‌های ایدئولوژیک متروقیست در خلاصت
آن را به پیشینه مبارزه ای می‌تواند بر علیه نظام کهن
استقرار بدهد و به دفاع از آن آگاهانه
سازند خورده باشد، حکومتی شود که بورژوازی
ایران ضرورت و مطلوبیت آن را خود بر سر می‌آورد
تولیدی بر علیه فتوحات لیسیم درآید و برای
استقرار و حفظ آن جنگیده باشد، آری این نرسد
است که حکومت شاه عدیه "تعمیلی" اشخاص
امپریالیستی نه بورژوازی ایران بود. اما این
واقعیات مرسوم از مکان و نقش تعیین کننده
رژیم شاه در سازماندهی و رهبری سیاسی بورژوازی
ایران و حفظ اشخاص سیاسی بیرون آن نمی‌گردد.
واقعیات اینست که بورژوازی ایران نه تنها به
دلائل تاریخی معین هرگز به چنین مبارزه طبقاتی
بگیرد بر علیه فتوحات لیسیم دست نزد، بلکه ظهور
خود را به مثابه طبقه استعمارگر اصلی برآمده
بمشی تا بوی فتوحات لیسیم و استقرار جامعه
بورژوازی در ایران را، مدبرین همین سرمایه
استعماری و حکومت آن است. از این جهت بورژوازی
شاه از پند فتوحات لیسیم رسته ایران - پس از
استقرار نظام سرمایه‌داری در کشور های به دورانی
گذشت که سر سرعت اشتباه سرمایه بر طسول آن
دلبرم و فقه‌های کوتاه، در سراسر جهان کسب
تأثیر بود و این نبود مگر به نفع حاکمیت‌گویی
سرمایه استعماری و نقش تعیین کننده حکومت شاه
مردور در حفظ و دفاع از ساختار استعمار
امپریالیستی بلکه کارگر جوان ایران. پس اگر
رژیم شاه از پایه طبقاتی و وسیع و حمایت‌فعلی

در میان بورژوازی ایران برخورد را نبوده، شده از آنرو بود که در واقعیت امر شایستگی سیاسی و حکومت خادم به تمامی اینان نبود، بلکه همه این خاظر بود که بورژوازی ایران خود به مثلث مختلف تاریخی - طبقاتی اصول در شرایط نبود که اهمیت و نتایج این حکومت را در مذاخ خود، بخصوص در قدر انقلابی پرولتری، به وضوح درمی یابد. بورژوازی ایران از مدتی طولی خود به مثابه طبقه استثمارگر اصلی در جامعه با کمکیست اقتصادی بیلتنازع سرمایه اجتماعی مواجه بود، چرا که خلق به عهد ۲۰ [اطلاعات ارضی] خود پرورهای امپریالیستی بود، اما از سوی دیگر کارگر و سرمایه اجتماعی تیرت لازم و خاص شرایط مساعد سوادوری کثیفه افشار سرمایه در کشور بود و لذا بسیاری بورژوازی ایران در زمینه اقتصادی جز اختصارات امپریالیستی "پیشا تنگ" دیگری نمی توانست بود داشته باشد. اما از نقطه نظر سیاسی، بورژوازی غیر انحصاری ایران و نمایندگان لیبرال آن از درک طبقاتی و روشی برخورد را نبردند، اینسان در بدو امر به اطلاعات امپریالیستی "روی" و به میکانیک توری آن "کس" گفته بودند، رابطه ناگزیر موجود میان آنها و ام این "اطلاعات" [یعنی حفظ و سخت شرایط سوادوری سرمایه] و تکنیک توری غیر سیاسی [یعنی سرکوبیت غیر دموکراتیک در دوران بورژوازی] را درک نمی کردند، درک رابطه اقتصادی و سیاست در عصر امپریالیسم برای بورژوازی غیر انحصاری ایران محتاج به تحلیلی اقتصادی و سیاسی بیشتری بود، تجارسی از نوع بحران انقلابی که در هر دو حال اخیر از سر گذرانده است، تجاری که سرود و گرم را بر او میبشاند تا منطق حرکت نیمه دلوز اما می شکستگیر خود، یعنی سرمایه انحصاری و حکومت مزدور آن را درمیابه و جذب کند.

به این ترتیب رفتار بورژوازی ایران از حکومت شاه را نماینده در ظهور افزاب امین سلطنت طلب (چرا که به تلفظ و جرد حکومتی از میان بورژوازی اصولا نیازی به مبارزه حزبی حس نمی کرد) بلکه در شرح اثباتت سرمایه به بازار داخلی و سکوت سیاسی بورژوازی ایران [که از همان خیال "نه" گفتن به تکنیک توری امپریالیستی نیز گرفته آمده بود] پس از اطلاعات ارضی جستجو کرد، رژیم شاه سبیل و عامل حلقه انجمن درونی بورژوازی ایران بود. زیرا خاص وجود چنان شرایط سوادوری برای کثیفه افشار سرمایه در بازار داخلی بود که بورژوازی اصولا متفکر و عمل سیاسی را بدو واگذار کرده و خود در "اثباتت و اثباتت" غرقه گشته بود، و از یکراه و نیکاه نمایندگان لیبرال سرمایه غیر انحصاری ایران نشدند داشته است این ساقی بازنایب مکان اقتصادی سرمایه غیر انحصاری در اقتصاد تحت تا کمکیست انصارات، و متمسک کننده معارضاتی بود که سرمایه غیر انحصاری بدلیل همین مکان انقلابی با هر تغییر و تحول در پارامترهای تولید و رقابت با آن مواجه می شد، اما این

انجمن "تعمیمی"، و کاملاً ترک شده [از روی بورژوازی لیبرال] تنها می توانست مادام که مانع مهمی بر سر اثباتت سرمایه قرار نگرفته است مادامه پایبند و جناحی ایدئولوژیک بورژوازی ایران از حکومت مای خود، آنجا که بحران اقتصادی اوج گرفت و به بحران سیاسی منجر شد که طبقات محروم جامعه را به نقد حکومت سوق می داد، نقش تعیین کننده یافت. تصمیم وحدت درونی بورژوازی در دوران بحران اقتصادی و تصمیم رقابت امری طبیعی است. اما این "امر طبیعی" بدلیل منگیسی خاص بحران به سرمایه غیر انحصاری (به نسبت سرمایه انحصاری) از یکسو و عدم ولوف بورژوازی غیر انحصاری ایران به مگسان تعیین کننده رژیم شاه در زیست اقتصادی اش از سوی دیگر، ابهام و تقسیم از نقطه نظر بورژوازی کاملاً مغرب یافت. بورژوازی غیر انحصاری و نمایندگان لیبرال آن نقش خود را در جناح از رژیم که لافلی با نژاده سال تمام مدافع بنیاد پر رونق چپا و نشان بود کاملاً ترک و ایفا نگردند و بدون توجه اکثر به آنچه که میفرستند تا ارفست دهند، و در هراس از اوچگیری جنس توده ای که جنس پرولتری را در پیش خود پرورش می داد، متزلزل بفرج داده و به حکومت مای خود دست کردند. تلاش سرمایه انحصاری در تصمیم صورت دفاع فعال از حکومت شاه به بورژوازی غیر انحصاری و نمایندگان لیبرال آن سودی نشدند و این متهم ترین نمایندگان سرمایه، و با بیشتر یکوشم نماینده گان توهعات سرمایه در کشور تحت سلطه امپریالیسم خود به عاملی مهم در تصمیم انجمن ایدئولوژیک - سیاسی بورژوازی بدل شدند. آری، ما همین متفکدیم که بورژوازی لیبرال "متزلزل" به خرج داده است، "متزلزل" بوده است، اما نه بیمنان جزئی از اردوگاه "انقلاب" و در فعال "مبارزه"، بلکه به مثابه جزئی از "فد انقلاب" و در فعال "سرکوب جنبش انقلابی". ما این ترتیب اگر بحران اقتصادی و تصمیم رقابت در درون بورژوازی زمینه مینی تصمیم انجمن درونی بورژوازی ایران را در ابتدای انقلاب بوجود می آورد، اوچگیری چنین توده ای، و هراس بورژوازی ایران و عجز بورژوازی لیبرال از هرک مشخص نیازهای سیاسی - ایدئولوژیک حکامیت سرمایه در ایران، زمینه های ذهنی آنرا میبانت و به تشخیص سیاسی در درون بورژوازی مابین میزد. نمایندگان سیاسی سرمایه انحصاری و بورژوازی لیبرال ایران در جناح ضد انقلاب سبب بورژوازی امپریالیستی را تا پیش از مازش رستان ۷۷ تشکیل می دادند، سازتی که نه تنها نقطه عبات رهبری خرده بورژوازی به جنبش انقلابی، بلکه نقطه شکست سیاسی سرمایه انحصاری نیز بود. شکستی که اوچگیری جنبش انقلابی سقوط شاه را امری معلوم و اجتنابنا پذیر ساخت سرمایه انحصاری ناگزیر به موانع بورژوازی لیبرال، که میگویند تنها جنبش انقلابی را در همین مباح مهارتند، طبق

شست. رهبری سازشکار خرده بورواشی که انقلابی گری اثری با سقوط رژیم سلطنت از حرکت محتوای شیبی شد و اجتناب از پذیرای عروج رهبران انقلابی شیبی را، با فراتر رفتن سازشکاران توده‌ساز از چهارچوب مبارزه فئدلسنتی، دریافت سود، و سرمایه‌دعماری که در یک مبارزه قدرت با یک انقلاب به سطرط شاه رضایت داده بود، هر دو در یک نقطه، یعنی سقوط شاه و حفظ حاکمیت سرمایه با حداقل ثمریت مآشین حکومت، یعنی دیکتاتور موانع بورژوازی لیبرال به سازش رسیدند. طرح انتقال استکبار حکومت به بورژوازی لیبرال، با حمایت منوی رهبری خرده بورژوازی و حمایت مادی (آماسی مکت موقت) سرمایه‌دعماری، رخسده شد. موافقتنامه "اتحاد انقلاب" به امضاء طرفین معامله رسید. ارتش برادران توده‌ها و یارگان نخست وزیر محسوب اعلام تنهد، املاحه نه توده‌ها حرام و نه پادگانهای دولتی روا داشته شد و تنگنای همه جانبه سرای خلونگری از قیام مسلحانه که دیری بود به شعار توده‌ها بدل شده بود آغاز گشت.

اما همینجا باید تذکر داده که اگر رهبری خرده بورژواشی و بورژوازی لیبرال در هر دو طرف این معامله به شما می‌آید چه در نظر خرده‌سازها به پیروزی جسم می‌گردند و سریده بودند، سرمایه‌دعماری و اتحادی که به یک عقب‌نشینی ناگهانی استراده بود، بورژوازی لیبرال در عمر امپریالیسم در کشور تحت سلطه نمی‌تواند شما بنده یا پادار منافع کل سرمایه‌اجتماعی سرمایه‌ای که اینچنین با کارگردانان امپریالیستی آمیخته است، باشد. سرمایه‌دعماری حکومت دلخواه خویش را، که همانا نظیر که گفتیم حکومت مای کلیه اقتدار سرمایه در کشور است، در حکومت شاه به روشنی تحریف و تحویر نموده بود، و دلیلاً چنین حکومتی است که امپریالیسم برای استقرار مجدد آن (نه الزاماً در شکل قبیل) شلتر کرده و می‌کند. مابین ترتیب تناقض ناگهانی موانع سرمایه‌دعماری با موانع بورژوازی لیبرال یک تناقض گذرا و حاصل عقب‌نشینی سرمایه‌دعماری در مقابل امواج انقلاب بود. تناقضی که با تحول نژادیه، و بضمون با دشواری خوان نیروجسا از آنچه که چنین عقب‌نشینی ای را به سرمایه‌دعماری تحصیل کرده بود، از میان رفته و تعابیرنگان راستین آن را به حدان باز فرمای می‌خواند. قیام نیمه دقیقاً موجد چنین تحولی در تریاید بود و سه همین عامل به سرعت تطبیق شعارها و شیوه‌های بورژوازی لیبرال را بر منافع مطلق سرمایه‌دعماری از میان برد. این اساس بحث ما دربارۀ جتاهای کنونی هیئت حاکمه و تقلد اختلاف نظر ما با نیروهای است که بورژوازی لیبرال را نمایندند سیاسی کل سرمایه در بازار داخلی و بطریق اولی نمایندند سرمایه‌دعماری قلمداد می‌کنند. (به این نکته باز خواهیم گشت.)

نکته اساسی اینست که قیام ۲۲ بهمن علیه رژیم

توافقات نه جانبه و ثلاثیای "رهبران" در مهار آن، به وقوع پیوست. قیام نه‌جانبه‌توافق را در هر جهت و مسأله قدرت سیاسی (و ناگزیر برویه پیش‌بینی شده برای انتقال مجدد آن به سرمایه‌دعماری) را که دولت‌شا بر روی کاغذ قیدله نامه، مجدداً به برایشک سیاسی نیروهای انقلاب و عد انقلابیاز سید، قیام بحران سیاسی بورژوازی را شادوم و شسته و آغاز حل بحران اقتصادی، این زمینه غیبی ششند درون بورژوازی را به زماشی دورتر احاله کرد. اگر تا پیش از قیام کامیون‌غیرش مسلحانه توده‌ها زمینه‌های توافقی هرچه سریعتر را فراهم می‌یافت. اینست که این کامیون بورژوازی به واقعبند بدل گشتند و علیه رژیم سرمایه‌گاره ما بدش آثار خود را برسدگاه حکومتی انقلابی نه بورژوازی لیبرال وسعاً آشکار ساخته بود. حرکتی هرچه سریعتر در جهت بازماندن آن شکل نهایی رهبری سیاسی که قیام را ابتسار به ستاره‌بک واقعبند باز شناسد، در دستورکار بورژوازی و امپریالیسم قرار گرفت. دولست بازرگان اهرم‌های قدرت را سالم و کارگزاران زحمتکشان را مطیع؛ فاعل و بی سلاج تحویل نگرفت و لذا با زمازی این اهرم‌ها و خلق سلاح و تضمین اطاعت توده‌ها از حکومت مجدداً به وظیفه عملی بورژوازی تبدیل شد. اما این حکومت، همانا نظیر که در عمل نیز نشان داده شد، نمی‌توانست حکومت بورژوازی لیبرال باشد. توده‌ها با قیام خویش خود توطئه اتحاد انقلاب را نقش بر آب کرده و سواد شادوم آن را در سر داشتند و این خسود بخود نقش بورژوازی لیبرال را غسبش کرده و فروروت دفاالت مجدد "رهبری انقلاب" و بضمون لیدر ایست الله حسینی را در مهار انقلاب آشکار ساخت.

یک دولت بورژوازی لیبرال، برخوردار از حمایت منوی "رهبری" خرده بورژواشی، ششها در صورتی می‌توانست چون ابزار نوین در خدمت جامعه انقلاب عمل کند که کار به قیام نمی‌گشاید. اما قیام سه و ذوق پیوست و انقلابی موانع سرمایه‌دعماری بر موانع بورژوازی لیبرال نیز، ناگزیر به پایان رسید، چرا که ضغایمی که توده‌ها مناسبات توافقی شده سیرو جا، و اجزاء مشکله اردوگاه عد انقلاب را در هر جهت، این نیروها و اجزاء شمس ناگزیر خود توافقات قیامین را فتح شد تلقی کردند و برای کسب هدف ما شش جدید، سر همبسی و واقعات جدید، و بین کشاید شوعامی جدید، مجدداً پای پیمان گدا زدند. (نه استثنای بورژوازی لیبرال که مدتی ششها، دولتی سرکجه گرفت و از غسده شکی ششگران به حیرت افتاد.) مراکز متعسده قدرت، این کامیون بورژوازی لیبرالیاش چون بازرگان و سی ضرر، پیش از آنکه تجلی واقعیست فاش به داد، نیروهای سیاسی بورژوازی برای کسب سهم هرچه بیشتر در قدرت سیاسی ما شد نتیجده سرمایه‌دعماری بود که لیا، که شوافقات ایشان و درنگره بود. سرمایه‌دعماری بورژوازی به سرعت بر این

واقعیست، یعنی تاثیر تعیین کننده قیام —
 تروایت شکر سیاسی در جامعه، وقوف ساعت و نسلیت
 خود را در اختیار آن نیروی سیاسی متفکر که برای
 مبارز انقلاب، پس از قیامی که به تسلیح توده‌ها
 و ستاد اعمال اراده مستقیم آنان منجر شده بود باز
 همه آماده نمانده، امیرکورت، رهبر نیروی سیاسی
 جز جریان خرده بورژوازی ای که رهبری جنبش را تا
 پیش از مازن در دست داشت، یعنی روحانیانو در
 رأس آن آیت الله خمینی، نمی توانست باشد. نیروی
 شی که افسار خرده بورژوازی و پیروزه بخش مستی آن
 را کاملاً در دست داشت، نیروی که از سگ خود بیسزا
 نشناخت و در سرگروب انقلاب، که می توانست مسئول
 خدا می پندارید و خود را با فوج بیشتر و ناگزیر در یک
 چپا و چوب این شورویک انقلابی آشکارا زد، فیمضی
 برهمناسی دیگر برای انجام نقش خداوندی مطلوب
 سرمایه اجتماعی از نفوذ گسترده ای در میان همین
 توده های انقلابی برخوردار بود. در یک کلام نیروی
 بود که می خواست و می توانست انقلاب را با نام انقلاب
 مورد تهاجم قرار دهد، بنابراین سرمایه انحصاری
 و ضروری خرده بورژوازی هر دو در یک جبهه گامی جدید
 به جلو گذارند. حال آنکه خرده بورژوازی لیبرال، که
 همچون زمان شاه در تحلیل شرایط مشخص جامعه یک
 باز عقب بود، مفاد توافق نامه را جسدیده و به رخ
 می کشید و لزوم وفاداری به آن را تبلیغ می نمود.
 خروج حزب جمهوری اسلامی به مثابه پرچمدار سرگروب
 انقلاب حامل این همسویی سرمایه انحصاری و ضروری
 خرده بورژوازی بود دولت های پادشاهی بازرگان
 و بنی صدر، با زبان بلکات سیاسی بورژوازی لیبرال.
 بورژوا — لیبرالها مجدداً، و اینبار حتی با تشکیل
 کابینه «فراپوزیسیون قرار گرفتن سرمایه
 انحصاری، اینبار با جایگزینی دولت نفوذ روحا
 نیت و پیروزی آیت الله خمینی در توده های متوجه
 بجای لشکر گارد، خواصیروز، مجدداً از موضع
 قدرت به ادامه ست های اویس و راهزنی و بیشتر
 ورجسی پرداخت. همینجا ناکند کنیم که اینگونه
 روحانیت و پیروزی شخصی آیت الله خمینی نتایج خدیر
 نفس ایزاری خود در خدمت سرگروب انقلاب و استقرار
 مجدد حاکمیت ملانژ باع سرمایه انحصاری و اقتصد،
 مناله تمهین کننده ای نیست. طلسم این طرف در
 آیت الله خمینی بسیار گستران بهشتی ها و خامه
 ای ها و آیت هاست، و حزب جمهوری اسلامی که
 شوکتیسی از این دسته موم است، ظلماتی بسیار
 آگاهانه در با گنای های سرمایه انحصاری را در سیاست
 های خود منعکس می نماید (در دست های بعدا بین
 تطابق راجز، به جز توضیح خواهیم داد). آنچه
 مهم است درک دست و پوی حرکت سرمایه در خرده سیاست
 و لذا درک جلوه های جدید شعاریات ترو بورژوازی
 است.

جداش سرمایه انحصاری از بورژوازی لیبرال،
 پس از دوره کوتاهی از وحدت ناکشیک، و گرایش
 آن به قرار گرفتن در پیشه جریان های که مستعد
 رهبری خرده بورژوازی را در خدمت سرگروب انقلاب
 ایران به جریان انحصاری وارد نگاه «معا انقلاب را

انگاز ایران بر سرپا نگاه دارد، متخمه باور سیاست
 امیرالبحس رفه روان پس از قیام است. ما اعتقاد
 ما حزب جمهوری اسلامی، به مثابه بکارگان سیا
 سی، و نه الزاماً تک تک آنها، آن، دقیقاً ابزار
 در خدمت این سیاست متخمه سرمایه انحصاری است،
 و هرگونه تسلیح اوضاع سیاسی کنونی که مرکبات
 خرده بورژوازی و روحانیت را بر سر آن راعرفا برمی تابد
 منافع درخود خرده بورژوازی ایران، و باطلش فاش
 به ذات سیاسی متخمداران و رهبران آن، اروپا سی
 نمایه به براهه رفته است. اینگونه به براهه
 و قرض ها تا بعداً پیش می رود که اصولاً تسلیح
 تضامات بین جناح های هیئت حاکمه، هیئت حاکمه ای
 که همه در خدمتگذاری آن به سرمایه و دشمنی آن با
 بیرونتا ربا اتفاق نظر داریم، ساله کلا بصورت
 مبارزای میان جناح های خرده بورژوازی و بورژوازی
 حکومت عرصه می شود و سرمایه انحصاری این دشمن
 پیگیر و همیشه حاضر انقلاب ما با بطور کلی از عرصه
 تضامات ترونی بورژوازی حذف می شود به آرا سی
 به یکی از مولکین جناح بنی صدر (بورژوازی لیبرال
 ا ل) تبدیل می گردد. حال آنکه به اعتقاد ما
 سرمایه انحصاری، با نداشتن ابزاری ویژه ای که به
 کتک حزب جمهوری اسلامی برای روحانیت، آیت
 الله خمینی و توده های عقب افتاده خرده بورژوازی
 ندارد دیده است. و بورژوازی لیبرال، که
 به دنبال توافقی های زمستان ۵۷ و موافقت بنی صدر
 در انتخابات ریاست جمهوری هنوز در پناه های دولتی
 و اجرائی، با تمام می اعتباری و انفعال نشان،
 چنگ انداخته است، همچنان در سوسی کشکی ترونی
 بورژوازی و تشکیل می دهند؛ با این تفاوت که
 اینبار سیاست ها، شعارها و توده های که در این
 کشکی بکار گرفته می شوند تا حدود زیادی تغییر
 یافته اند.

پس اگر تا قبل از قیام بین سرمایه انحصاری
 در جریان عقب نشینی موقتا در خدمت ناکشیک یا
 بورژوازی لیبرال قرار گرفته بود، پس از تقسیم
 که سرگروب انقلاب با نام انقلاب و با بسیج توده های
 وسیع خرده بورژوازی به یک نیاز عملی فدا انقلاب
 بدل شد، این وحدت ناکشیک موقتا بین سرمایه
 انحصاری و رهبری فدا انقلابی خرده بورژوازی بوجود
 آمد و حزب جمهوری اسلامی که ابزار تشکیل دهنده
 وحدت جدید بود، نه اهرم اصلی سرمایه انحصاری
 در خرده سرگروب انقلاب تبدیل شد، اما آیا این بدان
 معناست که بورژوازی لیبرال با اهداف سرمایه
 انحصاری در قبیل اقتصاد و انقلاب ایران بر تراضی
 افتاده است؟ ایجاب چنین نیست. ریشه تضامات
 و مبارزات ربا های سرمایه انحصاری ما جناح بورژوازی
 لیبرالی در هیئت حاکمه در راه اهداف بلکه در توده
 هاست. ما در دست های بعدی جزئیات این مساله
 خواهیم پرداخت و اینجا به تکر نکاتی کلی اکتفا
 می کنیم: بورژوازی لیبرال ایران، در طول یکسال
 و نیمی که در هیئت رتق و تنق و گفتگو اجرائی تضامات
 سرمایه و حفظ و تحکیم نظم تلویدی قرار گرفته
 است، گام به گام به نقشی که حکومت شاه در این

زمینه در خدمت کلیه اقتدار بورژوازی ایلیا می نمود
 بی برده است. جدائی ایبه ثولوبوژیک بورژوازی غیر
 انحصاری ایران از حکومتی که از دست داده است،
 این قیم اندکسور منصور و انحصارات امیربالیستی است
 کمتر و کمتر گشته است. امروز بورژوازی غیر انحصاری
 در ایران بسیار روشن تر از هر زمان دیگر پیوسته
 عمیق خود را با امیربالیسم و اهداف دراز مدت آن در
 ایران درک می کند. و این فرک را، این نفرت مسبق
 بورژوازی از انقلاب را، بازگان و پستی صدر وهم
 بالکی هایشان به هزار کلام بارها اعلام کرده اند.
 اما اگر لیبیرالها امروز به شعور سیاسی لازم برسی
 درک و تائید اهداف دراز مدت امیربالیسم در ایران
 است می یابند، به مثابه نمایندگان سرمایه فیسیر
 انحصاری نمی خواهند نگرانی خود را از شیوه هایی که
 سرمایه انحصاری برای احیاء "وضع شیورین سابق"
 اتخاذ می کند. پنهان نگینند. انقلاب برای بورژوازی
 غیر انحصاری ببری در مذاکره از تخریب پایه های
 سوزوری و انباشت سرمایه اش بویژه سرمایه فیسیر
 انحصاری، بویژه انحصارات امیربالیستی، ظرفیت
 اقتصادی تحمل چنین دورانی طولانی ای از هرج و مرج
 در امر تولید را ندارد. پس "دیگر بس است! نظم
 تولیدی ما به هرچه سریعتر مستقر شود." اما
 امیربالیسم بورژوازی در چگونگی تحقق این آرزو
 همچنان اسیر شوهاست خویش است، شوهاستی کرسی
 تک پایگاه اقتصادی متزلزل، متغیبل و محدود آن
 را به مسکن می کند. در شرایطی که سرمایه انحصاری
 ضامن درک گشمت، حرکت دراز مدت خود را در جهت
 استقرار این نظم تولیدی بر سازماندهی اردوگاه
 نهاد انقلاب و تلاش برای استقرار نظمی فدا طلبانه بنا
 نهاده است. سیاسی که می تواند موقتا ما تولید
 و نظم تولیدی در تعارض با نظم بورژوازی لیبرال،
 که از زاویه انباشت روزمره سرمایه دربار داندلی
 حرکت می کند. می گوید تا آن فراز این قله های عملی
 و ضروری اما در مذاکره و برخورد میرد. سوزوروازی
 لیبرال یا با انقلاب بدون سازماندهی و اصلاح
 مسانه خدانقلاب، و بالا قبل بدون بهترین شیوه
 سازماندهی آن، طلب می کند و لذا با دیگر در تعارض
 خود با دوراندیشی انحصارات امیربالیستی در تعارض
 می افتد. اگر تا پیش از قیام دوجناح انحصاری
 و لیبرال در درون بورژوازی بر سر درجه و چگونگی
 ایجاد تنبیراشی در شکل حکومت چانه می زدند، پس
 از قیام این چانه زدن ها بر محور چگونگی تسبیوه
سرکوب انقلاب ادامه می یابد. به طریق جزئیات
 این بحث را باید به شماره بعد وا گذاشت.
 آنچه تا کنون گفتیم در خلاصه کنیم: به اعتقاد
 ما هیچیک از دو جناح موجود در هیئت حاکمه کنونی
 نمایندگان مستقلیم گفتمت منافع سرمایه انحصاری -
 و این اعتبار ناجیان نهائی بورژوازی - در کشور
 ما نیستند. این نمایندگان تنها می توانند حامل آن
 سخن سیاسی ایماشته که فوفا به آن اشاره کردیم
 و تا زمانی که نه شرایط لازم کوفی برای ظهور این سنتز
 (شق ثالث)، سرمایه ای رابطه معیشتی میان دربار و
 گاه انقلاب و گاه انقلاب، فراهم نشیا مده باشد، چنین

نمایندگان در عرصه عملی سیاست توسط سرمایه
 انحصاری به پیش رانده نخواهند شد. سرمایه
 انحصاری امروز نماینده مستقیم و جامع اثرات سیاسی
 در مقابل نمایندگان دیگر اقتدار بورژوازی (تا مثل
 زرده بورژوازی) برده نگرده است، بلکه سیاست
 خود را، در عین آماده کردن زمینه برای روبرو شدن
 نمایندگان مستقیم به صحنه، اما با از طریق
 همین هیئت حاکمه موجود، با همین ترکیب موجود
 پیش می برد. شعارها و اهداف در درون هیئت حاکمه
 و گشمت های سیاسی با بین جناحها میشناس
 جلوه تلاش سرمایه انحصاری در سازماندهی سرکوب
 انقلاب و تسکین و کمب نجدت فزونی سیاسی در مقابل
 بورژوازی با طرز لیبرالیسم و تسلیف اقتدارتسبیوه
 مستقل خود از سوی دیگر است، در حالیکه هر دو
 جناح هیئت حاکمه در دست سرمایه انحصاری، به مثابه
 ابزار موثره، مکمل و غیر قابل جایگزینی، در مقابل
 با انقلابتسبیوه می کنند و لذا در این مطلق مشخص برای
 امیربالیسم ازینتی حیاتی برخوردارند. هر دو می
 بد در مقابل رشت اقتدارتسبیوه اصلی سرمایه انحصاری
 عقب رانده شوند، عمل گشمتی آنک تشبیه شوند.
 از این ترس است که ما هر دو جناح موجود در هیئت حاکمه
 موجود بورژوازی، امیربالیستی می خوانیم ای آنکه
 هیچیک را تعابندگ، مستقیم و اقتدارتسبیوه مطلق و حیاتی
 سرمایه انحصاری بدانیم. نه تنگنواستی تسلیفی
 حزب جمهوری اسلامی، که روشنی برای شروع
 پختن به سیاست سرکوب و پختن نه شده است، و نه
 لیسرالیسم تسلیفی جناح پس صدر، که در امر جدید
 عوام فریبی بورژوازی، خویش جنایات رژیم و ابزاری
 در دفاع از نظم تولیدی سرمایه داری است، هیچیک
 رویتای حکومتی سرمایه را در صورت پهبوروشی
 انقلاب، با همین شناخته کرده، اما هر دو در عمل
 اجزاء یک سیاست واحد فدا طلبانه هستند. ما باید
 اقتدارتسبیوه سوم ساخته نشده و زمینه برای ظهور
 فراهم نشیا مده است، سوزوروازی نخواهد توانست
 گرمی آن خود را از این اختلافات رها سازد، اما دقیقاً
 همین اختلافات است که از یکسو جناحهای کنونی
 هیئت حاکمه را در ایامی نقش ویژه خود در مطلق
 فعلی قادر می سازد و از سوی دیگر ضرورت امکان
 خروج یک سنتز سیاسی را بویژه می آورد. ایمن
 اختلافات تا مدتی با ضمنی نیستند، بلکه کاملاً
 متضمتسبند و اهمیت و ماصبت دو جناح موجود در
 اردوگاه ضد انقلاب، حزب جمهوری اسلامی و جناح
 پستی صدر بنا بر ماصبت خود، بنا بر آنچه گشمت
 مگانی را در سیاست عمومی امیربالیسم اجرا می کند
 که دارنده و لذا برای تحلیل چگونگی جاناندر صحن
 یک درجای خود در این سیاست، امری که خدای اصلی
 ما در برخورد به اختلافات است، باید ابتدا
 تگاهی به مومع و پایه های فکری این مومع ایمن
 دو جریا در قبال مسائل که پیش روی فدا طلب
 قرار دارد میاندا زیم. این مسائل را باید به سوال
 اما سی خلاصه کردیم: انقلاب چگونه باید سرکوب
 شود؟ و انباشت سرمایه چگونه باید از سرکوبه
 شود؟

فدائیسیم:

"خشمگین از امپریالیسم"

تروسان از انقلاب!" (۱)

از ظهور کار ۵۹، دوماه میگذرد. در طول این مدت مارکسیسم انقلابی شده و وسیعاً را از این "سیاست" فرامیسم بخت داده است. لکن ما چرا بخورده است کار ۵۹ را درستتر خود گذاشتیم؟

به اعتقاد ما کار ۵۹، از یکسو بیان جامع فرمیسم است در وجه مختلف آن (سودا، تاکتیک و تکنیکات)، و از سوی دیگر برده باجانی کسبی تاریخ فر "تبدیل انقلابی برده بورژوازی به" شکتی، پندار بافی و شکتی به جریان برده بورژوازی می تواند رو، برخوردار به کار ۵۹ را نه می توان تمام شده انگاشت و نه سیر کار ۵۹ - این زیارتنا به انقلابیگری خرده بورژوازی دربارگاه بورژوازی - بحق می تواند نوعی "گروه" فرجستش کمونیستی ایران محسوب گردد. "گروهی" که باید کلا لغتاً کرده، چرا که مارکسیسم انقلابی نه فقط در مبارزه ای علیه جریان واقعی اپورتونیستی "فدائیسیم"، بلکه در مبارزه اجتنابناپذیر علیه گرایشات اپورتونیستی نیز می باید بدان بازگردد و بار خواهد گشت.

نقطه مزیت کار ۵۹ چیست؟

کار ۵۹ از این امر، بعنوان یک "واقعیست"، واقعی که هیچ نیازی به اثبات آن نمی بیند، آغاز می کند: "مبارزه شورا نگیز مردم ما تاکنون بسه بورژوهای چشگیری است با اتم است". نقطه مزیت ما نیز در بر خورد ما کار ۵۹ تاکنون باید نسلی همین "واقعیست" پیروزیهای چشگیری باشد.

"پیروزیهای چشگیری" عبارت از چیست؟ از نقطه نظر مارکسیسم و پرولتاریا، پیروزی یک امر طبقاتی است. با پیروزی پرولتاریا و با پیروزی بورژوازی - هیچ پیروزی ماوراء طبقاتی نمیتواند وجود داشته باشد. در انقلاب دموکراتیک - فدا امپریالیستی چاق و قیام نقطه اوج مبارزات طبقاتی تمام "مردم ما" بوده است و ما به عنوان کمونیست باید قبل از هر چیز خود پیروسی که پیروزی پرولتاریا در این تعیین کننده ترین شرایط جنگ طبقاتی، پیروزی پرولتاریا در قیام به چه معنا معنات؟

"موفقیت قیام از نقطه نظر کارگران، یعنی موفقیت قیام تحت ضروری سوسال دموکراتیک (کمونیستی)، و نه هیچ نوع قیام دیگر" (لنین، نامه ای، کوفه). ما از تحریر کنندگان "کار ۵۹" می پرسیم

وشتی از "پیروزیهای چشگیری" دم میزند، پیروزی کدام طبقه را مدنظر دارید؟ پیروزی کارگران یا پیروزی بورژوازی را؟ فقدان رهبری کمونیستی در قیام به بورژوازی امکان داد که به سخن رهبری خرده بورژوازی که وحشت زده به او پناه برده بود. در این تعیین کننده ترین شرط قیام پیروزی گردد. کار ۵۹ به جای اذعان به شکست قیام از نقطه نظر کارگران، بجای درنگ رفتن از این شکست، پیگیری قیام آن و روشن کردن شرایط آن برای پرولتاریا بجای حرکت در جهت تدارک پیش شرطهای پیروزی آتی و کامل انقلاب دموکراتیک (آیا فدائیان اساساً به انقلاب آتی باور دارند؟) - پیروزی بورژوازی در شکست قیام و در مبارزه مبارزه طبقاتی انقلابی پرولتاریا را "پیروزیهای چشگیری مردم" جا میزند.

آیا هنگامیکه ما مطرح می نماییم که قیام از نقطه نظر کارگران شکست خرده است این بدان معنی است که هیچ تغییر با "اطلاعاتی" - و اگر بخوانیم با تغییر دلخواه فدائیان صحبت کنیم هیچ پیروزی با نتیجه پیروزیهای - در رژیم سیاسی کشور حاصل شده است؟ تنها اطلاعاتی نمیتواند اعضا کنند که هیچ تغییری حاصل نشده. اما برای کسی که به پیشرفت انقلاب و به پیروزی کامل آن می اندیشد مسلماً کند مساله نه در اذعان به تغییرات ویلسا انگار آن، بلکه در تیرری محرکه این تغییرات، یعنی در مبارزه طبقاتی انقلابی پرولتاریا شفته است.

تا آنجا که به تغییرات مربوط می شود، از نقطه نظر پرولتاریا این تغییرات عبارتست از اطلاعاتی در رژیم سیاسی کشور. اطلاعاتی که نه در وقت با بورژوازی - بلکه در مبارزه انقلابی علیه بورژوازی بدست آمده و ضام مدین مبارزه طبقاتی انقلابی پرولتاریا و توده های زحمتکش و گسترش آن تاکنیک های تخریبی است که میزده در قیام ایجاد کرده است. اطلاعاتی حاصل شده - با آنچنان که مدنظر فدائیان است نتیجه پیروزیهای و تغییرات وارده بر سلسله امپریالیسم - تنها عبارتست از دستاوردهای دموکراتیک قیام. اطلاعات دموکراتیک که دقیقاً علیه بورژوازی بوده و در دست همین دلیل بورژوازی تمامی گرایشهای خود را معطوف به باز پس گرفتن این اطلاعات با نتیجه پیروزیها نموده است.

سوالی که در برابر کمونیستها قرار میگیرد است که چگونه می توان این دستاوردها را حفظ کرد، گسترش داد و در جهت تدارک ما همگی پرولتاریا تدارک پیش شرطهای پیروزی آتی و کامل انقلاب دموکراتیک مورد استفاده قرار داد؟ مارکسیسم در این زمینه موفق و رهنمودهای کلا روشنی دارد: "مارکسیسم به تنهایی و با دقت و بد روشنی رابطه اطلاعات را با انقلاب تعیین کرده است. اگرچه مارکس توانست این رابطه را فقط از یک جنبه ببیند - یعنی تحت شرایط قبل از اولین پیروزی دماشی و با دوام پرولتاریا، اگر فقط تریک کشور صورت گیرد. در تحت آن شرایط

باید رابطه محکم این بود که اطلاعات متوجه فرمی مبارزه طبقاتی انقلابی بیولتاریاست. تا کنگره های انقلابی بیولتاریاست. الفصاحتی که توسط رهبران فاسد انترناسیونال دوم و شوالیه های نیمه ففل فروشو و نیمه خوش سر و وضع انترناسیونال دو و نیم تحریف و مبهم شده است. (لنین، درباره تاکتیکیه ص ۹۹ از انتشارات سازمان فدائیان) تا کنگره از ما است.)

رهبران سازمان چریکهای فدائیان نیز از فضای همین "رهبران فاسد انترناسیونال دوم" گام برمی دارند و قتیکه "اطلاعات" حامل شده راهمندان "کنجیه" فرعی مبارزه طبقاتی انقلابی بیولتاریا" نمی بینند، روی آن برده می افکنند و این رابطه را که باید سه شاکتکیهای انقلابی بیولتاریاست تحریف می کنند.

فدائی بجای تکیه بر مبارزه بیولتاریا، بجای حرکت در جهت تبدیل این مبارزه به مبارزه طبقاتی انقلابی او که لاجرم "احتیاج" حاصل شده راهمندان "کنجیه" های جنبش کارگری دارد. بجای تدارک اما دگی بیولتاریا بر زمینه مبارزه برای حفظ، بسط و گسترش اطلاعات دموکراتیک نخست آمده و آن معانی و روزه را و سرنوشته سازمانی خواند که در رهبری آن فرست "۳" بت الله خمینی است اما همان مبارزه ای که بورژوازی برای باز سرگرفتن دستاوردهای مبارزه طبقاتی انقلابی بیولتاریا و دستاوردهای زحمتکش، برای ایجاد اطلاعات حاصله، به پیش می برد و رهبری آن بت الله خمینی و امین و بویزه بدان تئودور است که مثلا در ۲۸ مرداد سال گذشته در نیویورک به گردستان انقلابی و با ۲ اردیبهشت همین امسال در هجوم سه دانشگاهها تاختن بوده ایم - هر آنگاه که خیرلیبرال لیسن در گل می ماند، بخدمت می گوید!

هیچ ایلیمی، مگر آن گس که با منتقل ساختن مارکسیسم ابتدائی خودش را اکتکار سازد. اساسا نمی تواند آن مبارزه ای را که تحت رهبری بیولتاریا نشانه مبارزه ای "سرنوشته ساز" بخواند. لکن ایندال تحریر گران کار ۵۹ به همینجا خاتمه پیدا می خورد: "وقتی به اهمیت این مبارزه سرنوشته ساز... بیاندیشیم... پیش ازین در می بینیم که هر اشتباه نیروهای ترفیخواه سیاسی که سربیکر این جنبش خراش وارد می کند، چه اسفند خباثت آمیزی خود می گوید و برعکس زحمتکش که ایس جنبش را گامی به جلوراند و این سکر مزاره را منجدو استوار سازد چه خدمتی عظیم در راه آرمان بیولتاریای ایران و... به حساب می آید"

کار ۵۹ نه تنها این اعتقاد را موهف می کند که بیشتر جنبش دموکراتیک - فدا میریالیستی بحفظ دستاوردهای دموکراتیک تمام و بسط این دستاوردها، تحت رهبری بورژوازی ممکن است، بلکه فرشتان برای ارتقاء مبارزه طبقه کارگر را از طرف نیروهای گسوستی که حامی نیروی لیبرال - ترفیخواه تسلیم شده، "خرائن" وارد کردن بر بیشتر جنبش، "صاحت" نکند.

به آرمان بیولتاریا و برهم زنده وحدت در سکر مبارزه علیه امپریالیسم می تواند!

عدم اعتقاد کار ۵۹ به اصل مبارزه طبقاتی و عدم اشتداد و اکتفا بر بیولتاریا بدان جا می رسد که ماهیت و نقش حکومت کنونی را تا "ثوابسته" بودن آن تبیین نمی نماید. برای کار ۵۹، حکومت کنونی ارگان سرکوب و سیاست طبقه معینی نیست که بنا بر مبرم مبارزات طبقاتی در انقلاب ایران و مناسبات کسوتی طبقات، نقش معینی را برعهده گرفته و با شیوه های خاصی عمل می کند! حکومت کنونی، حکومت بورژوازی و حکومت ادمه سرکوب و انقلاب ایران نبوده و نیست! موفقیه تبیین کننده ماهیت و نقش این حکومت تا "ثوابسته" بودن آن است. حکومت کنونی ارگان آتش عموم طبقات خلق در مقابل امپریالیسم، بمنوا سیاست تجاوز و هجوم و فارت است که سرمایه مالی آنرا مرجع می شمارد، این چنین است که "امپریالیسم" درصدد برانداختن این ارگان آتش طبقاتی است و نه درصدد سرکوب انقلاب ایران و بازگرداندن شرایط اشتغال امپریالیستی، و زندگی و اسارت کامل طبقه کارگر سرکوب شده های زحمتکش ایران! حکومت کنونی که سبک حکومت بورژوازی و در خدمت امپریالیسم است - ولو بورژوازی لیبرال فعل ترین حخته گردان آن باشد - اکنون نقش ادا می سرکوب انقلاب ایران و وگوش برای بازگرداندن شرایط اشتغال امپریالیستی زحمتکش ایران را ایفا نمی کند، بلکه تا همین کنده "وحدت طبقه" در برابر سیاست هجوم "امپریالیسم" است! کار ۵۹ ماه رسمیت نشانش نش دولت بمنوا ارگان آتش طبقات، مبارزه کنونی طبقات را نیز چنین توضیح می دهد:

"مخالف جنگ افروز و سرکوبگر بدون هیئت خاکه که فائد هرگونه تجربه سیاسی بوده... هنوز به اعمال جنگ افروزانه و ضد دموکراتیک خود ادامه می دهند، درست در برابر این حال - دل - جریانات تحریف به چه جنبش کمونیستی روز بروز بیشتر به اعمال آثار شبیستی و شعار های سرکوشی شانده می توند و تا کنگره سیاست. که این دوربسته برهم تا شایر می گذارند و زجر یک زینت و بستر حرکات مغرب دیگری را فراهم می کنند!"

ایدئولوگ های بورژوازیستی، لیبرال فادو دموکرات هسا، ساعد فرک مارکسیسم و عدم درک جنبش توین کارگری بیوسه از یک نقطه بیوج به نقطه دیگر می روند. زعمای آنها کل موضوع را سنا اد نای این گه اشتغال شیطان عفت و کج ادبیت طبقاتی را بر علیه طبقه دیگر "تحریک" می کنند، تبیین نمی نمایند، و زعمای دیگر، خودشان را با تصور اینکه حزب کارگران فدا نیست از "سبک حزب ملخ طلب برای رفعم" فلداری می دهند:

(لنین، انحرافات در جنبش کارگری روسی...)

ایدئولوگ های فدائی نیز مبارزه کنونی طبقات



را با این اوضاع شبین می‌کنند که کج اندیشان و شبان
فغانی که هر محافل جنگ امروز و سرگوینگر دره‌رون
میشت‌جاکم * ماوارا* طباشی رفته کرده *فاناسه
هرگزوت تجریده سیاسی* می‌باشد از بگرفور و وگسو-
شبتیای *آثارشیت* و *چپور* از طرف دیگسره
طبقات را علیه یکدیگر تحریک می‌کنند! ایندولگوئیهای
فدایشی به درگاه بورژوازی نسیم می‌خورند که کمونیسم
یعنی همان بورژوازی * فداشیم یعنی همان بتی‌فدریس
و خود را با این امر که تبدیل به ارگانی علی‌حده
برای رفوم گردیده فاداری می‌باشد! اما اگر وظایف
دموکراتیک - فدا میریالیستی انقلاب ایران همچنان
ناشام ما مانده است (که به زعم فدایشی این وظایف
را باید بورژوازی به انجام رساند و جنبش‌گرو-
نتیبه به جنبشی برای رفوم تبدیل کرده) یک بحران
انقلابی غیر قابل اجتناب است. و این بحران اکنون
پیش چشم ما انکشاف می‌یابد. وظایف بورژوازی که
از این موقعیت ناشی می‌شود کما ملوفون تریده
معین هستند. بورژوازی باید که بعنوان تنها
طبقه انقلابی پیگیر جامعه معاصر در رهبری
مبارزه تمام خلق برای یک انقلاب کما ملاد-
گراتیک، در مبارزه تمام زمینداران و استثمار
شکار برعلیه سرمایه‌داران و استثمارگران قرار
بگیرد. این طبقه تنها بخاطر اینکه از آینده
هژمونی بورژوازی آگاه بوده و به آن ترسیده
است می‌رهد. انقلابی می‌باشد. بورژوازی که
از این وظیفه آگاهی دارد برده‌ایست که سر
شد بردگی تمام کرده است. بورژوازی که از
این ایده معنی بر قرار گرفتن طبقه او در
ضرورت آگاه نیست. یا بورژوازی که ایمن
ایده را انکار می‌کند. برده‌ایست که بی-
موقعیت بعنوان یک برده واقف نیست: در
مشتیای برانداختن او برده‌ایست که مبارزه
می‌کند تنها بخاطر پیترت و دفع غوغای بی-
منامه یک برده. ولی نه کسی که برای سرگود-
تی بردگی می‌رهد. می‌کند.

(تدوین، رفوسیم در جنبش
موسایل دموکراتیک روسیه)

کار ۵۹ بورژوازی را نه به سرگودتی بردگی، بلکه
به ضمیمه کامل به بهترین شرایط بردگی معوت می‌کند:
"کارگران باید با افزایش تولید و بهره‌وری گسار،
فایده تبلیغات فداقی امکان‌ناهن دشمنان خود تونده"!
فدایشی کارگران را که برزمینه تشدید استثمار ناشی
از بحران اقتصادی خود نمود به مبارزه برخاسته‌وه
روز بیشتر نرم خیزند به نابودی دشمنانان دعوت
نمی‌کند، آگاهی آن را درجهت موسیالیسم هدایت
نمی‌ماید. آنان را به تشدید مبارزه‌شان برای حفظ
و بسط دستاوردهای دموکراتیک فرا می‌خواند، وظایف
خاص آنان را در فداغ از معیشتشان با وظایف عامشان
در انقلاب دموکراتیک یعنی بر قرار گرفتن در اس
مبارزه تمام توده‌های زمینداران دموکراسی‌وعلمی
کردن ایده هژمونی‌شان بی‌مونه نمی‌زند، بلکه از
"کارگران می‌خواهد که برده‌های آزادی‌شان باشند تا
می‌یاد" "بورژوازی برود" و "دعوت مشوق خلق" درهم

ریزد!

کار ۵۹ بورژوازی و توده‌ها را سیرتیه کسه
"خلق عادلانه هر گردستان، حل صلح آمیز مسائل
گردستان" و "حقوق حقوق خلق‌ها تحت هژمونی-
بورژوازی" و در چهارپورت فیکتا توری بورژوازی امکان
بپذیر است. فغانی رسا و علنا به این اصل تبشینی
که بورژوازی انقلاب دموکراتیک - از جمله حقیقت
حقوق خلقها - تنها تحت هژمونی بورژوازی امکان
است. پشت‌کرده است. بی‌رحال، زها ساختن وظایف
دموکراتیک طبقه کارگرو "تقی هژمونی بورژوازی،
خامترین شکل رفوسیم" و آنکارترین جسته جا بگین
کردن سیاست لیبرالی بجای سیاست کمونیستی است.

وجه دیگر بورژوازی فدایشی تکلان در جهت
محدود ساختن این سازمان در چهارپورت فعالیت
ملتی به قیمت استتک آنکار از برنا مه و نا کتیک
انقلابی و نیز با اعمال کردن سن انقلابی خود فغانی
است. مذاکرات (بخوان در بورژوازی و چا پلوسی)
متناثر با تلاش برای کسب "گادونت" سازمان، راز
طرف دیگر حمایت فکشی کار ۵۹ از تشدید شمیقات
علیه کمونیستها بطور اعم و جریبا انقلابی درگردستان
بطور اخص... "ما معصوم... ما حرکات آنارشیستی
و شمارهای سرگودتی و بویژه حرکات چپ‌روانهای
که توسط آنارشیستها در میان طبقه کارگر میهن مسا
دام زده می‌توند به گورنه‌ای همه جا نسه مبارزه
کنیم"!
تشافکر آنست که چگونه اجواب و جریبات
دموکراتیک - حتی جریانات دموکراتیک انقلابی -
هسار با تشدید مبارزه طبقاتی انقلابی بورژوازی
فواستار تشدید شمیقات علیه بورژوازی انقلابی
می‌گردند. کار ۵۹ که سیاست کمونیستی را به آنکار
ترین سیاست لیبرالی تنزل داده است، تنها بطور
شکست‌طلبی غرده بورژوازی در مورد ایست که ناشام
ماندن وظایف انقلاب دموکراتیک ایران، یک بحران
انقلابی و امتحان نوین انقلابی را تشکیل داده است،
کار ۵۹ بطور آه و ناله روشنفکران غرده بورژوازی
برایر تاگزیری اعتقادی نوین انقلابی و نشاندهنده
مجدوب شدن آنان به رفوسیم بورژوازی، و بسا در
واقع شکیبگی به وفده‌های رفوم یعنی بورژوازی است.
روشنفکرانی که هیچ انگاشی بر بورژوازی و مبارزه
طبقاتی انقلابی او ندارند.

چرا کار ۵۹ ظهور می‌کند?
در تحلیل علل ظهور کار ۵۹ باید سه مؤلفه
زیر را مدنظر گرفت:
اول اینکه: فغان در رهبری کمونیستی منحصر به کتیک
قبام از نقطه نظر بورژوازی گردید. اتوبوسی
" اگر خون داسر به بیداری خلق است، بگذار از
خون ما روی خرماتان جاری خود" بیامید ۱۹ سپین
۵۹، سازمان چریکیای فدایشی خلق.

"حاکمیت خلق" معنای عملی خود را که چیزی جز حاکمیت بورژوازی در شکلی جدید نبود، بازتاب داد. برای خلق اهداف خود در انقلاب، تا گزیر از ادامه مبارزه بوده و سه مبارزه خودمگر چه نه به اشکال و شیوه‌های انقلابی پیشین - ادامه داد. از طرف دیگر، بورژوازی علی‌رغم آن سیاست لیبرالی که در مبارزه برای حفظ سلطه‌اش اتخاذ کرده بود، سیاستی که سر بی‌شرفی انقلابی به او تعمیم کرد، برای تثبیت حاکمیت خود ششگانه از سرگسب قلمی و کلامی انقلاب بود، روابط طبقاتی شهرنیکو کرده و به سرعت تغییر می‌گفتند، انقلاب حکم ترابست یعنی روابط تازه‌ای بین کلمه طبقات و به این معنی، مصلحتی توپنی بین‌کلمه، نیروهای اجتماعی برای مشخص کردن آن نیروهایی که قادرند ندانم آن را حفظ کرده و انقلاب کامل دموکراتیک را به سرانجام رسانند طلب می‌کنند، رابطه پرولتاریا و زحمتگان شهر و رفقان فقر با بورژوازی چنان است که به‌رسان غیر ممکن است که بورژوازی لیبرال را همراه خود "بیرند" بنابراین این کسسه اقتدار نالایی خرد بورژوازی و شجاعت اقتدار مرفه خرد بورژوازی در کمالات اشکارا مخالفت‌ناور انقلاب می‌باشد، و نه سرانجام رساندن انقلاب دموکراتیک کامل می‌باشد، لذا، کلمه نیروهای سیاسی که **ظاهر** ا نافع هیچ طبقه‌ای را رسانندگی نمی‌کنند، نیروهای که هر یک بشیوه‌ای از آنها مدعی نمایندگی کل نیست "خلق" بوده، اینک هر چه بر میسر با نگاه اجتماعی خود را افشا کرده و تا گزیر نشستن بین فوئدلی را ترک می‌گویند.

دوم آنکه: بورژوازی بسیار میر، اما بهر حال پیش از قیام به ناگانی بودن سرکوب‌پذیر آمیز به مثابه تنها شیوه سرکوب انقلابی برده "لیبرالیسم" را در مقابل انقلاب قرار داد. با ندانم انقلاب لیبرال-الیم همچنان بعنوان سلاخی موثر در دست بورژوازی باقی مانده و برای سرکوب انقلاب از آن سود می‌جوید، اما نظر به شرایط اقتصادی - اجتماعی ایران سه عنوان کشور سرمایه‌داری تحت سلطه امپریالیسم لیبرالیسم نتوانسته و نمی‌تواند رونمای سیاسی مناسبی و معنی برای این شرایط محسوب گردد.

لیبرالیسم هیچگاه از حد و عده‌های لیبرالیستی فراتر نرفته و شیوه‌اند فزاینده و اکنون - همانگونه که پیشتر اشاره شد - بورژوازی در حال باز بی‌گرفتن تمام دستاوردهای دموکراتیک و رسیدن فرگونه لیبرالیسم در رژیم سیاسی کشور است، واقع است که برای باز بی‌گرفتن کامل دستاوردهای قیام و رسیدن کامل لیبرالیسم در سیاست کشور، این بورژوازی اجتماعی است که می‌تواند حرکت نهایی را به سرانجام رساند و وحدت طرفه درهم ریخته بورژوازی را تحت‌اندوخته سیاسی خود بدان باز گرداند.

و سوم اینکه: پرولتاریا در ندانم انقلاب همواره کراتیک، دیگر نه به اشکال و شیوه‌های پیشین، بلکه اکنون می‌کوشد و ناچار است که مستلماً به پیشتر

اعتدلی توپنی انقلاب رفته و انقلاب را در مرحله‌ای وسیع تر و با توده مردمی رند یا کمتر تکرار نماید، بر این بستر است که جنبش کمونیستی در تلفیق مسا جنبش خود بخودی طبقه کارگر، بدل به یک نیروی سیاسی می‌گردد که ستوانه آینده دموکری پرولتاریا بر انقلاب را عملی سازد، بورژوازی دیگر نمی‌تواند به این نیروی سیاسی بی‌اعتنا مانده و در مبارزه با آن در یک مرحله وسیع اجتماعی، نه تنها به حملات از خارج بدان بسنده کند، بورژوازی اکنون جنبش کمونیستی را از درون مورد حمله قرار می‌دهد.

آن نیروهای اجتماعی که توان آفراندن استبداد که در یک شطرنج انقلابی می‌گنجد، اما قادر گشتن لازم برای یک مبارزه مستقیم تحت سلطه فداانقلاب می‌باشند، نیروهایی که ساختار موهبت اجتماعی خود از یکطرف نمی‌توانستند توسط رهبر مذهب جلد شوند و از طرف دیگر ارگانهای اشکافه و مستقیم بورژوازی و مکررات قادر به جلب آلمان نبود، گم‌نیم فداشی که چیزی بیش از یک دموکراتیسم بورژوازی با لغاف "مردن" و ظاهر "پ" نبود روی آور گردیدند. بدین ترتیب، حرمان فداشی که از آغاز با نگاه اجتماعی خود راه به یک میزان و بطور همزمان، هم میان پرولتاریا و هم در میان آن اقتدار و طبقاتی جسته می‌گردد که در مقابل پرولتاریا مزایا می‌توانند با نگاه چریایی بورژوازی و مکررات شکستند، با نگاه اجتماعی خود را باز تابست. تنها راه مقابله با این نیروها، تجدید آموزش انسان منطبق با جهان بی‌نیاز مارکسیسم - لیونیسم بود، اما چشم آغشندن فداشی نیز دقیقاً فقدان چنین جهان منجی بوده و می‌باشد. بدین ترتیب ظهور کار ۹۵ به مثابه "عیاشی" رو بکرد قلمی فداشی به فریمیم بورژوازی - که همچنانکه یاد شد تنها تمکین و شیطنتی به رفرمیسم بورژوازی است - بهیچوجه نباید به چنین پیدایش میسر از معز یکی از ژوبستر های فداشی (فداشی بیش از یک ژوبیتر داو!) تلقی گردد.

ولفق بویان سالیا پیش لیبرالیسم ایران را بهیچگونه توصیف نموده بود: "تمکین از امام‌الیم در زمان از انقلاب؛ گروچه توصیف بویان به هیچوجه به عمایل اساسی لیبرالیسم ایران اشاره نمی‌کند، اما خصوصیات اشکاف کمونی این لیبرالیسم در جنبش کمونیستی، یعنی خصوصیات فداشیسم را بدینستی پیش بینی کرده است، اثر از انقلاب در نتیجه یک بحران توپنی انقلابی که ششام ماندن انقلاب دموکراتیک ایران آنرا تا گزیر باخته است، خشمگینی از "امپریالیسم" که فرگونه اعلامات و زمری را که نتواند بطور واقعی در مقابل انقلاب قرار گیرد، نسی می‌باشد و با گزیرین کردن سیاست لیبرال - کارگری برای سیاست کمونیستی در نتیجه شیطنتی به عده‌های لیبرالیستی بوج بورژوازی - اینجاست آن خصوصیات فداشیسم که کار ۹۵ به هر چه تریب وجهی اشکار باخته و به پیدایش کار فداست.

کار ۵۹ نهایتاً به معنای یک پرش تا تکنیکی صرف در سازمان فدائیان است و نه یک استعلا - اپیدئولوژیک. مبنای شوربیک کار ۵۹، مبنای شوربیک کل سازمان فدائیان از آغاز تا حال و تشکیل می‌دهند. ما بعداً به تفصیل به این نکته خواهیم پرداخت. اما اکنون مروری کوتاه داریم بر یادآوری و برنامه مستتر در اولین اثر شوربیک فدائیان. یعنی "مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک" به مثابه سرشت "اپورتونسم‌گسختی فدائیان".

فدائیسیم به مثابه تکامل طبیعی روبرویسیم چیست.

درک فدائیان خلق از امپریالیسم هموارگرایی روبرویسیتی بوده است. شتول امپریالیسم به یک سیاست خارجی چپ‌اول و لغارت از چپ‌بخت‌گشای پیش رفته سرمایه‌داری - روبات‌گشایی امپریالیسم - یکی از مبنای شوربیک سازمان فدائیان را تشکیل می‌دهد و می‌دهد: "امپریالیسم با تکیه به زورمندی و نظامی خود که ناشی از قدرت اقتصادی جهانی وی می‌باشد حرم به شرق را آغاز کرد و با تکیه به همین لهر ضد انقلابی، رشد طبیعی جوامع شرق را مختل کرد و درحقیقت در مقامی با رشد جوامع غربی یک رشد مصنوعی بوجود آورد." اما در اینجا سلبه اقتصادی امپریالیسم بر شرق تنها و تنها با هجوم سیاسی و نظامی مگان پذیر می‌شد و نیز هرگونه ادامه سلبه اقتصادی تاگزیر با لهر ضد انقلابی چنین است. *

بر طبق این دیدگاه مبارزه ضد امپریالیستی نه مبارزه‌ای علیه یک نظام سرمایه‌داری، بلکه مبارزه علیه یک سیاست خارجی فاسد و چپ‌اول است. از این روست که روائین کار ۵۹ از مبارزه ضد امپریالیسم به معنای هیچ به معنای هر سازمان فدائیان مصوب نمی‌گردد.

فدائیان هیچگاه سرمایه‌داری در کشور تحت سلطه را بعنوان یک نظام سرمایه‌داری به رسمیت نشناختند و لزوماً از خصمی شناخت نمی‌آن. تکیه به مبارزه طبقاتی پرولتاریا به مثابه موتور محرکه این جامعه، همزویی پرولتاریا بعنوان پیش‌شرط انقلاب دموکراتیک، پیروزمند در کشور تحت سلطه... و دولت به مثابه ارگان سیاست بورژوازی سوزان زد.

چطور شد که رژیم آگاهانه بر آن شکست‌پایگاه عمده طبقاتی خود یعنی شتولانسیسم را بر اندازد؟

اگر فئودالیسم تکیه‌گاه عمده رژیم نبود پس قدرت سیاسی دولت اشکالی کدام قدرت اقتصادی و درجهت پیش‌سره سماع کدام قدرت بطور عمده کار می‌کرد؟ حقیقت را بخواهیم این قدرت امپریالیسم جهانی است. *

اگر دولت پیش از این اشکالی قدرت امپریالیسم جهانی است و نه ارگان سیاست بورژوازی، اکنون نیز برای کار ۵۹ مفهوم دولت با "وایت‌سپین" نقل قولها همه جا از "مبارزه مسلحانه، هم استراتژی، هم تاکتیک" است.

به امپریالیسم جهانی توجیح داده می‌شود و نه با مفهوم طبقاتی آن. دولت "سرواوسته" کار ۵۹، همان دیگری از همان "دولت و اوسته" پیشین است که از ارگان سرکوب خلق به ارگان آشتی عموم طبقات خلق در برابر "امپریالیسم"، در برابر سیاست لغارت و چپ‌اول گشوداری به‌شترت سرمایه‌داری تبدیل شده است.

اگر شرط کنانند توده‌ها و منجمدها پرولتاریا به مبارزه خود مبارزه مسلحانه است آیا این مبارزه باید هدف خود را فقط پرولتاریا قرار دهد یا باید بر تمام توده‌ها تکیه کند؟ اگر حزب سیاست در طی مبارزه بوجود آمد چه اشکالی دارد که رابطه موری با پرولتاریا نیز در طی جنبش مسلحانه ایجاد گردد؟ *

(تاکیدها از ماست)

اینها نمی‌تواند بوفوج اشکار تنها اصل واقعاً انقلابی مارکسیسم. یعنی اصل مبارزه طبقاتی را که قطعا و صرفاً خواهان تلفیق سوسیالیسم با جنبش طبقه کارگر، جنبش طبقه کارگر و نه هیچ جنبش دیگری می‌باشد، مشاهده نکرد. فدائیان از آغاز بجای اشکار بر پرولتاریا و مبارزه طبقاتی او، با از بین بردن و مخدوش کردن مرزهای طبقاتی خواهان تکیه بر جنبش بورژوازی دموکراتیک توده‌ها بوده است. مختار پس با اشکار اصل مبارزه طبقاتی، تئوری لنینی حزب نیز یکسره نابود می‌شود: "حزب پیشرو خود می‌تواند به شکل گامی برپایی وجود داشته باشد". حزبی گسسته برای او رابطه با پرولتاریا یک رابطه موری خواهد بود: این یعنی شتول سازمان انقلابی به هیچ "چه باید کرد؟ با تکیه دیگر نشان نمی‌دهد گسسته سازمانی که از آنجا می‌تواند جدا از اینها با طبقه اصیل و انقلابی که بطور خود بخودی برمی‌خیزد هیچ معنایی ندارد." (لنین، مقدمه بر مجموع - ۱۲ مال)

تئوری لنینی حزب نمی‌تواند، جنسی همزویی پرولتاریا را از بی‌نیافته‌ها بد:

"حزب مستقل طبقه کارگر را برای چه می‌خواهیم؟ برای تا من همزویی پرولتاریا، ادا... انقلاب تاریخی سوسیالیسم (والسته برای پیروزی انقلاب دموکراتیک) ... اما اینک این ساله به شکل مشخص و کنکرت برای ما مطرح نیست. ما علم به اینکه این ساله مطرح خواهد شد ما به موقع و در پیرومه اتحاد خلق بدون این سازمانها حزب واحد طبقه کارگر را تشکیل خواهیم داد."

اشکالی از تلفیق سوسیالیسم با جنبش طبقه کارگر و اشکار ضرورت همزویی پرولتاریا همراه است با بی‌اعتنایی ملایم نسبت به سوسیالیسم علمی به مثابه تنها تئوری انقلابی پرولتاریا:

"اگر توانای تاریخی این تحریکات را در نظر بگیریم، هیچ می‌بینیم که چگونه بشو روز همزویی از نقش مبارزه شوربیک و اقتصادی گسسته شده و سوزده سیاسی پیش از پیش

برگ مبارزه انقلابی سطره یافت (مبارزه سیاسی ای که تنها نشانی پرولتاریا و توده‌ها در آن نیست که توسط هیئت‌انگشتان، توسط گروه‌های انقلابی و واقعا انقلابی، نمایانگی می‌شوند) ... آیا این امر همین آن نیست که از قله‌های شوری ناب‌جانب کمونیستی بین‌المللی که بطور کلی با عمل مستقیم انقلابی و روبروسته در صورت نه‌ت نیاز آن را دارد که به کار بپردازد؟ آیا این خبری است که ما بیش از فروتنی به پراستین احتیاج داریم تا به شوربین؟

چنین است بسط غلال امر لنینی "بدون شوری انقلابی هیچ جنبش انقلابی نمی‌تواند وجود داشته باشد" فرسودگی افراطی اولیه فدائی!

در اینجا به‌ویژه قدم انکار احکام عام مارکسیستی - لنینیستی نیست، بلکه معنی بر سردرگم‌کنندگی و عدم تطبیق این احکام با شرایط خاص است. فی‌المتل امر ما بدون یک حزب انقلابی پیروزی انقلاب ممکن نیست، به‌ویژه به این معنی است که انقلاب بدون حزب نمی‌تواند شروع شود و یا حتی انقلاب بدون حزب نتواند قدرت را به دست بگیرد. چه در اینجا پیروزی انقلاب را باید در یک معنای وسیع تاریخی در نظر گرفت، زیرا پیروزی انقلابی نه تنها با تصرف قدرت دولت، بلکه با حفظ آن و ادامه انقلاب هم مشخص می‌شود.

انقلاب مبارزه طبقاتی نیست! پیروزی انقلاب به معنای پیروزی طبقه با طبقات معینی بر طبقه یا طبقات معین دیگر نیست! "پیروزی انقلاب را باید در یک معنای وسیع تاریخی در نظر گرفت"، چنین است که طرح کنش‌گرایان از "پیروزی‌های چشمگیر" بعضی تازه در سازمان فدائی شده نیست. برای انقلاب اولیه فدائی هم پیروزی امری غیر طبقاتی بوده است که دست‌مال "در یک معنای وسیع تاریخی در نظر گرفته می‌شود.

اگر امروز، کار ۹۹ تاکتیک‌های خود را سه سر عمل مستقیم نوده‌ها، بلکه بر مبنای "مسائل (انقلابیون) رژیم و امپریالیسم استوار می‌نماید، رجوع کند به سرنگالی کار ۹۹ در دوره به زاویه این‌مسلت - حکومت غیر وابسته، امپریالیسم می‌چم، امپریالیسم عظیم سازمان (این مطلب در فریمیم برگردان دیگری از همان مکتب شورویسم، مکتب موتور کوچک، رژیم دست‌نشانده امپریالیسم است، "مبارزه" استخراج نمی‌خواهد عموما عمل تمام کار توده‌ها را انکار کنیم، منتها باید ما مدعی می‌انگشتیم این اصل را تغییر و تنقیح کرد... ما اینک تمام را یک جنگ توده‌ای در نظر می‌گیریم که با حرکت موشور کوچک پیتا جنگ مسلح شروع به حرکت می‌کند." موشور موتور کوچک مسلح است که می‌تواند تنها بزرگ توده‌ها را بجزگت فراورد. ما می‌پرسم - بویژه از سازمان بیکار که اینچنین بیشتر رفیق‌انمداره‌ها است - کدام یک

از مواقع کنونی فدائی تعبیر علمی این مواضع ایدئولوژیک نیست؟ آنچه که امروز درما رسان فدائی می‌گذرد تکامل طبیعی (خوفناهی) پیروز فدائی است. تنها راه مبارزات این سرنوست رودرود تراز دادن آگاهی م.ل با این حرکت است که سازمان فدائی معاصر مرتضی خودست شورویک، انگار بر گذشته‌اش ولاجورم عدم توانائی بر اعتقاد از خود لطینی - فتواست و نمی‌تواند به انجام این مهم نائل آید. جریان‌های کورگاون تنها تا به آن درجه لکه عینی بر شوری م.ل در مقابل فدائیسیم تراز گرفته‌اند، خواهش‌اند از این سرنوست دور شوند، از این روست که فدائیسیم تمام سازمان فدائی را شامل نمی‌شود و حرفه با سازمان فدائی هم محدود نمی‌گردد. استنگاف از تمسح در تحسیل علم روبرکرد فدائیسیم به فریمیم و اپورتونیسیم و سرفا تحسیل و آرزوهای این حرکت استخوان انحرافی تاکتیکی، فقط می‌تواند معین وجوه اشتراک با معانی ایدئولوژیک فدائیسیم فر نزد "مقدان" آن باشد.

وقتیکه سازمان بیکار، غلبه علمی جزئی سر سازمان چریکی‌های فدائی را در غلبه‌های به مونسیم ما نترالیمیتی، موقع می‌باید میان مارکسیسم - لنینیسم و روبرویمیم می‌دانست و ابراز می‌دارد که "مشی جزئی راه ابرایر اشاعه روبرویمیم و غلبه آن بر سازمان هموار نمود"، و بدین ترتیب، رفقای اولیه فدائی را می‌توان مارکسیست - لنینیست می‌تواند، از یکسو نشان می‌دهد که برای سازمان بیکار "چپ" نبودن تصمیم کافی برای روبرویمیم نبردن است، و از سوی دیگر حاکی از آن است که برای این سازمان صرف اعتقاد فلسفی به م.ل کافی است تا چریکی‌های م.ل باشد. در واقع هیچ نیازی به برنام و تاکتیک و سازماندهی م.ل نیست!

همینطور است رفقای رومنگان وقتی که در این "مهمترین بخش برخورد" خود، زمینه انحراف را تا جزئی مخلوط می‌کنند.

این رفقای راه کارگر هستند که باید پاسخ دهند کدام گرایش‌شان مانع از آن شده است تا علی‌رغم آنکه در گذشته‌ای دور - بعضی سال‌ها پیش! - "مشی چریکی" را درستی می‌توان "روبرویمیم" می‌توان محکوم کرده‌اند، چنین را نموده‌اند که گویا فدائیان "اکنون برای تراز از روبرویمیم لنینری در بی‌نقص به خردفیمیم هستند"! کافیت‌گه رفقای راه کارگر بیکار دیگر بخاطر آورند گسه "شورش تازه‌نیک به مارکسی می‌باید، بعنوان نویسی روبرویمیم روسی تصویب کرده" (لنین، مارکس و مارکسیسم). چنانچه بروریمیم، به معنای شلیوریسمی - علمی "روبرویمیم" چپ، یعنی سرخوردن تزلزل، ناپایداری و تعدیه گرایانه به ایدئولوژی مویس - لنینیستی و تعقیب شوری، لزوماً عبارت بود از تراز گرفتن در خدمت ایدئولوژی بورژوازی، نگامسل طبیعی (خود بخودی) این روبرویمیم چپ، سر بستر انگشاف مبارزه طبقاتی و روشن شدن حرزبندی‌های طبقاتی در مبارزه علمی و انقلابی، جزئی جز فریمیم طبقه فرمغه ۵



رزمندگان و راه‌کارگر:

جدال بر سر تحقق سوسیالیزم خلقی! (۱)

چندی است که "رزمندگان" و "راه‌کارگر" بر مفهوم و معنای "به‌شمار راه کارگر" - مجادله برخاسته‌اند. دوازده مورد سوالات عمومی این معادله را چنین فرموده می‌کنند: اولاً "به‌شماره ای باید در انقلاب ما نابود شود؟" و ثانیاً، "چه سببش را باید از آنجا کند؟" و ظاهراً هر دو بر اینک که این "نظام سرمایه‌داری وابسته" است که باید در انقلاب دموکراتیک ما نابود شود به خلاق می‌بینند و مجادله بر سر اینکه آیا نابودی "بورژوازی بزرگ انحصاری" برای این منظور کافی است یا سوا "بورژوازی متوسط هم باید نابود شود، یا دانشمندان،

آنچه از همین ابتدا پیداست اینست که هر دو ای این فرمول‌نویسی انتزاعی از ساله - که هر دو گروه را در تداوم بحث به مقلد نام تری و انتزاعی تری چون طبقه، سیستم و... می‌کشاند سوال گریسی انقلاب حاضر، یعنی محتوای اقتصادی و سیاسی پیوسته انقلاب دموکراتیک ایران از دیدگاه بورژوازیستایی نیستند است. سوالی که هیچکدام ضابطی به‌عنوان معیار نمی‌دهند. هر دو ای شیخ شعفی بره‌ایه منسای اقتصادی و پیش‌ترت های سیاسی "نابودی یک سیستم تولیدی" همچنان در بررسی اشتباهی معنایی که خود ابداع کرده‌اند، یعنی "گروم ربا" عدم لزوم نابودی بورژوازی لیبرال در انقلاب ما سرگرم می‌مانند. به عبارت دیگر، چهارچوب اصلی و اولی این معادله را می‌بایست تحلیل و بررسی خصوصیات انقلاب دموکراتیک در کشور ما، مفاسدات اقتصادی و سیاسی بورژوازیها و ازین انقلاب و از این طریق، بررسی وضعیت و وظایف کمونیستیها را در انقلاب به تشکیل دهد. و اگر از وظایف این چهارچوب اصلی به بی‌اندکاه کنیم به‌فوق در می‌آییم که "مجادله" راه کارگرو رزمندگان بر سر "سروشت بورژوازی لیبرال" در محتوای خود در واقع نشان‌دهنده است بر تفاوتی موجود بر سر "فرزوت تحقق سوسیالیسم خلقی" - که خودمانی برین نظر جنش کمونیستی در سطح مقلدات بره‌ای است (چون کنید به مقاله همین شماره)، فرزوت اقتصادی این انحراف بره‌ایه‌ای بواز این طریق مفاضاها اشتباهات جات تاکتیکی انحرافی ایکه بر آن متکی است، علت اصلی تلاقی و ورود ما با این بحث است. و به ایسن منظور پس از بررسی اشتباهی مقوله نظرات مطرحه در این معادله و توضیح درک بورژوازیستی هر دو گروه و انحراف دموکراتیک و سوسیالیسم، موضع خود را در مقابل این مسائل مشتقا خواهیم شکافت. ابتدا تگاهی دقیق‌تر به معادله دو گروه بیاوریم.

رزمندگان در مقاله "بره‌ایه مشتقا و راه‌کارگر" (شماره ۶) - راه کارگر را "سبب" می‌کند که بیا "جدا کردن سازو کار بره‌ایه انبره‌الیسم از مبارزه برعکس سیستم موجود و طبقه سرمایه‌دار، در

واقع انقلاب دموکراتیک بیروزمندی را در نظر دارد که در آن فن آنکه سیستم موجود از بین نرود، و انقلاب نیز بیروز می‌شود... (تاکید ما را بر است) چرا که راه کارگر تنها شمار نابودی سرمایه‌انحصاری وابسته" را طرح می‌کند، درحالیکه به اعتقاد رزمندگان "نابودی سرمایه‌انحصاری وابسته، نابودی سیستم سرمایه‌داری وابسته نمی‌باشد". رزمندگان که اکیدا معتقدات "انقلاب ما وظیفه نابودی سیستم سرمایه‌داری وابسته را می‌دهد" از این مقدمات کسه "سرمایه انحصاری وابسته با سرمایه بزرگ درین سیستم معین عمل می‌کند یعنی سیستم سرمایه‌داری وابسته به انبره‌الیسم" و همچنین "طبقت‌انست که بورژوازی ایران اکنون نماینده سیاسی ای دارد که بورژوازی لیبرال عکاب می‌شود" و نیز "بورژوازی لیبرال دو حال حاضر نماینده کل بورژوازی ایران است"، به این نتیجه می‌رسد که "نابودی بورژوازی انحصاری وابسته" (یعنی شمار راه کارگر) برای "نابودی سیستم سرمایه‌داری وابسته" کافی نیست، بلکه بورژوازی لیبرال نیز باید نابود گردد.

رزمندگان در انتهای مقاله خود این بحث را بصورت سوالی و فصولی که به زعم او "همه نظریه‌سازان از آن می‌گزینند"، معین می‌کنند: "چه طبقه‌ای در انقلاب ما باید نابود شود؟" و "چه سیستمی را باید از جا ببرد؟".

راه کارگر (شماره ۲۵) در پاسخ به رزمندگان این "اشکام" را که گویا راه کارگرنمی‌خواهد سیستم سرمایه‌داری وابسته و اداریک انقلاب دموکراتیک نابود کند شمه‌ای می‌دهد: "ما می‌گوییم زمانی میهن ما وابسته است که سرمایه‌داری بصورت نسبه مسلط تولید در آن جریان داشته‌باشد. بنابراین وقتی راه کارگر می‌گوید باید دست انبره‌الیسم از میهنمان قطع گردد، اساساً به این رابطه تولیدی مسلط نظر دارد. سیستمی که ما از آن سخن می‌گوییم این است و شیخی است که راه کارگر معتقد است این سیستم باید نابود شود، در هیچک از آثار و نوشته‌های راه کارگر مطلقاً مال بره‌ای سرمایه‌داری بصورت نسبه مسلط تولید و اشاره‌ای مبثی بره‌ای این سیستم نمی‌بینیم" (تاکید اول در اصل و بقیه از ما است). در طبقات انقلاب راه کارگر بارزمتندگان در اینست که راه کارگر نابودی بورژوازی گان در اینست که راه برای نابودی سیستم سرمایه‌داری وابسته کافی می‌راند و از رزمندگان می‌پرسد: "یا نابودی سرمایه‌داری وابسته در کشور نابودی سرمایه متوسط است؟" و البته پاسخ خود او به این سوال منفی است.

ما در اینجا وارد بحث نمی‌شویم که رفا بر معنای چه "تحلیل اقتصادی" است؟ (۱) "سیستم نابود کنی" و "طبقه نابود کنی" در انقلاب - راه

در این معادله

در این معادله

در این معادله



استنتاج می‌کنسته، این غرض به بحث مفصلی نیاز دارد که باید مرئوسه دیگری به آن پرداخت. همانطور که گفتیم، قدم ما شان دادن و نند درک بپویستی راه کارگر و رزمندگان از انقلاب دموکراتیک، نشن، وظایف و مطالبات پرولتاریا در این انقلاب و تدوین اقتصاد و سیاسی پرروری آن است. بهین منظور بررسی خود را از آنچه هر دو گروه بر سر آن اتفاق نظر دارند، یعنی ضرورت نابودی سیستم سرمایه‌داری وابسته در انقلاب حاضر آغاز می‌کنیم.

بایدک تعمیلی در نظری رزمندگان و راه کارگر از سرمایه‌داری وابسته، وابسته ما قدری خوشبینی نسبت به این تلقیات [چراکه با این تر خواهیم بود که الحاق در اقتصاد، اساس انحراف بپوسو- یعنی دزگروه است]، در می‌یابیم که وقتی رفاقا از "نابودی سیستم سرمایه‌داری وابسته" سخن می‌گویند، در واقع نمی‌توانند منظوری جز نابودی سیستم سرمایه‌داری فرگلیت آن داشته باشند. چراکه از نظر رزمندگان، طبقه سرمایه‌دار ایران طبقه‌ای است که بیش‌یاکم فرایستی به امپریالیسم است. "ما دشمن اقتصادی سرمایه‌داری جامعه ما، و سود پروروزاری و اما وجود سرمایه‌داری وابسته منطبق شده است" و نیز "بورژوازی ملی در ایران امروزه رها [بیش‌نیست]، و راه کارگر نیز متشکله است که "بورژوازی ملی مقلده‌ای متعلق به گذشته است" و "برای اینکه زمین ما وابسته نشاید باید روابط تولیدی مطلق در آن سرمایه‌داری نشاید" یعنی "سرمایه‌داری بجزورت شیوه مطلق تولیدی فرسپس ما [بسیار پیروزی انقلاب دموکراتیک] وجود نداشته باشد" و بنابراین هرچه فرد و گروه همه جا از "نابودی سرمایه‌داری وابسته" در انقلاب حاضر سخن می‌گویند، اما از آنجا که به بدست بر این طبقه‌اند که کل سرمایه‌داری ایران وابسته است، گریزی از پذیرش این نتیجه منطقی نخواهند داشت که "طبقه انقلاب حاضر نابودی کل سیستم سرمایه‌داری در ایران است" پذیرش این حکم مارا به یکی از دو شعبه زیر از انقلاب حاضر می‌رساند:

- ۱ - انقلاب حاضر انقلابی سوسیالیستی است و
- ۲ - انقلاب حاضر انقلابی دموکراتیک است.

اما پیروزی آن به معنای نابودی سیستم سرمایه‌داری در ایران می‌باشد. در غیر اینصورت، یعنی اگر بخواهیم غلبه و تم هر یکی که از وابستگی سرمایه‌داری ایران داریم نابودی "سرمایه‌داری وابسته" را با "نابودی سرمایه‌داری" مترادف کنیم، آنگاه شعری و ضمیر سخن نیز می‌توان از "نابودی سرمایه‌داری وابسته در انقلاب حاضر" بحث داد:

همه تری پیروزی انقلاب حاضر "نابودی سرمایه‌داری وابسته" و جایگزین شدن آن بوسیله "سیستم سرمایه‌داری ملی و مستقل" است. البته ما آگاهی که رفاقا [و بعضی رفاقا رزمندگان که مدت درازی است چند ما به که بورژوازی ملی را "مظوره" می‌دانند] از اینکه از نظرات آنان درباره یک انقلاب دموکراتیک پیروزمند چنین استنتاج می‌شود محتسب

خواهند آفت. با اینهمه بگذارید این شق سوم را بعنوان یک احتشال مطرح کنیم. ما بین ترخواهیم امید که این محتوای واقعی "انقلاب دموکراتیک" بهر روزنه از دید هر دو گروه همین هست یا غیر. ابتدا لازم است که بهینیم کدامیک از شعبه‌های فوق با نظرات رفاقا درباره انقلاب ایران در تطابق است.

۱ - شق اول: "انقلاب ما بلوا طبقه انقلابی سوسیالیستی است و وظیفه استقرار دیکتاتوری پرولتاریا را برعهده دارد." این حکمی است که یک شروتسکیست متعصب و یک امپدالست بیکیه برپایه "شروتس" بودن سیستم سرمایه‌داری در انقلاب حاضر می‌سیح درک و فهمیده‌ای ما می‌کنند و ما بین تر شوتیک گریمان خود را از تر توضیح و توجیه شفافیتی که اعتقاد به "ضرورت نابودی سیستم سرمایه‌داری در یک انقلاب دموکراتیک" بسیار می‌ورد، خلاص می‌یازد. اما واضح است که وعده شروتسکیسم نه به رزمندگان و نه به راه کارگر چسبندگی ندارد. راه کارگر از همان ابتدا [فاشیم، کاپوس، با الوحیت، جزوه اول، ص ۲۹] اعلام می‌دارد که "برای جلوگیری از سوء تفاهات نباید تاکید کنیم که از نظر ما در مباحث کنونی مرطه انقلاب ایران سوسیالیستی نیست" و رزمندگان پس از آنکه لزوم نابودی سیستم سرمایه‌داری وابسته "و نابودی کل طبقه بورژوازی را" اثبات می‌کنند، بلافاصله می‌فرزاید: "اینها نمی‌توانند فوراً برپا شوند؛ ای داد! ای امان!" آنها انقلاب سوسیالیستی را ترویج می‌کنند؛ نه! (و البته نکات انگیز است که یک کمونیست برای مرز بندی ما شروتسکیسم انقلاب سوسیالیستی را ترویج هم نکند! لریا به ما نیست که ای داد! ای امان! اینجا انقلاب سوسیالیستی را حتی شروتسکی هم نمی‌کنند.) بهرحال وقتی رفاقا این مراتب را امید سوسیالیستی بودن انقلاب حاضر مرز بندی می‌کنند، ما هم می‌پذیریم که اولین خصمیر که ما از "ضرورت نابودی سیستم سرمایه‌داری در انقلاب حاضر" بحث داریم هیچ فرایستی با نظرات دو گروه ندارد. ما نیز این فرض (که باید گفت فرض "سجام در انحراف" است) را پس می‌گیریم و به سراغ شق دوم می‌رویم.

۲ - شق دوم: انقلاب حاضر انقلابی دموکراتیک است و نابودی سیستم سرمایه‌داری محتوای اقتصادی پیروزی آن را تشکیل می‌دهد. این یک موقع انقلابی شمام بسیار است، و انقلاب دموکراتیک از برای ما می‌کنند. اما وظیفه ما نابودی سرمایه‌داری، که چیزی جز استقرار سوسیالیسم نیست، و برای آن ترمسبب می‌باشد. دموکراتیک بودن انقلاب از جمله بدین معناتست که پرولتاریا تنها نیروی طبقاتی محرکه آن نیست و پیروزی کامل انقلاب، از نظر سیاسی خود راه در استقرار دیکتاتوری پرولتاریا بلکه در استقرار حکومت پرولتاریا و متحدین امپریولتیز (غیره بورژوازی، مفلانان و...) منطقی می‌یازد ["جمهوری دموکراتیک خلق"، "دیکتاتوری انقلابی کارگران و مفلانان" (۱۰۰) ما بین تر شوتیک و الوحیت

۱۹

تابودی سرمایه‌داری به مثابه یک وجه تولید سبز
 عده انقلابی قرار داده شده است که از نقطه نظر
 ترکیب طبقاتی نیروهای محرکه آن و میزان نقش
 منوای سیاسی پیروزی آن، استقرار جمهوری دمو-
 کراتیک خلق، اصولاً منتهی‌نشد چنین طبقه‌های رادر
 دستور خود داشته‌باشد. آلمان، آرمانی، سوسیالیستی
 است (تابودی سرمایه‌داری)، اما نیروهای طبقه-
 شی و نیوجکیتی که قرار است به آن متعلق باشند،
 طبقی‌اند. این ایده الحاقی مضمون اصلی اندیشه
 رومنشکان و راه کارگرهرود را تشکیل می‌دهد، و برای
 آنکه مطمئن شویم که مواضع رفقا را تعریف نکرده‌ایم
 کافایت به متن خود و لغات رجوع کنیم. رومنشکان
 می‌نویسد:

ما مسلماً از تابودی سبستی که وجود دارد و
 طبقه اقتصادی ای که حاکم است سخن می‌گوییم. اما
 این به معنای سوسیالیستی بودن انقلاب است* و
 طبقاً پاسخ می‌دهد: غیر «تابودی بورژوازی سب»
 معنای تابودی سبست سرمایه‌داری وابسته می‌باشد.
 ترکیب طبقات و اقشار دیگر ویست که پایه نبرود
 گروه بما نشان می‌دهد که شده‌های خرده‌بورژوازی
 و پروتلاریا نیروی محرکه انقلاب ما می‌شده‌و چنین
 ترکیبی از نیروها، ما خود به خواست آنها،
 به معنای وجود پروم سبکراتیک تحول انقلاب
 و استقرار دیکتاتوری دموکراتیک خلق به رهبری
 طبقه کارگر می‌باشد* و نیز: «و اما معنی اینکه
 سرمایه‌های وابسته پایه از میان برده‌اشده‌توند
 و شی گروه چیست؟ و پاسخ می‌دهد که با وجود
 نه اینکه «وجود بورژوازی ملی و سرمایه‌مستقل
 ملی» در ایران «رد» شده است. «این عبارت ...
 منتهی‌نشد جز بمعنای تابودی بلانلا طبقه
 سرمایه‌دار فرابران و در نتیجه جنبه سوسیالیستی
 لوی انقلاب ما نباشد* (رومنشکان و شماره ۹، بند
 برنانه حداقل فداشی). و راه کارگر نیز می‌نویسد:
 «برای تابودی «جریان سرمایه» و برای تابودی
 سرمایه‌داری معورت شیوه سلط تولید باید با قدرت
 سیاسی پاسداران درگیر شد. باید قدرت سیاسی را
 تصرف کرد، تصرف قدرت سیاسی این امکان را می‌دهد که
 آفرهای اساسی و کلیه اقتصاد را در دست بگیریم،
 یعنی سرمایه‌داری معورت شیوه سلط تولید و جریان
 سرمایه اما در هم شکسته و قدرت اقتصادی نیز
 سرمایه قدرت سیاسی در دست طبقه کارگر و متعینتی
 قرار گیرد».

آنچه نقل کردیم جای هیچ تک و شبده‌ای باقی
 نمی‌گذارد که هر دو گروه اساس آموزش‌های سوسیالیسم
 خلق و مارکسیسم انقلابی را در مورد انقلاب دموکراتیک
 خلق و سوسیالیسم و پیش‌ترده‌های سیاسی و اقتصادی
 هر یک خلق می‌کنند. مارکسیسم از تابودی سرمایه-
 داری تنها یک چیز را آورده می‌کند: سوسیالیسم که
 پیش‌ترده سیاسی آن استقرار دیکتاتوری پروتلاریا
 است. بگویند که خود حامل مبارزه طبقاتی پروتلاریا
 ربا، به مثابه یک طبقه معین، بر طبقه بورژوازی
 است. حال آنکه رومنشکان و راه کارگر بروشقی
 استقرار تابودی سرمایه‌داری (استقرار سوسیالیسم)

از طریق یک انقلاب دموکراتیک اند! برقراری سوب
 سالیسم یوسبله جمیوری دموکراتیک خلق، بدون
 دیکتاتوری پروتلاریا! رفقا بی سرو عدا غسوروت
 «درم نگشنت دولت بورژواشی»، «سخنبر قدرت
 سیاسی توسط پروتلاریا»، «دیکتاتوری پروتلاریا-
 ربا» ... و از «مارکسیسم» خود حذف کرده‌اند.
 آموزش مارکسیسم بر مراه دولت (که لنین آن را
 چکیده مارکسیسم می‌نامست) بجا از قلم افشاده
 و با تحریف پروپولستی آن جا بگزین شده است. و این
 نه «تالیسان» مارکسیسم ما را به شدت متشی جا معسه
 ما سرتده هیچ «ژاوری و سبستی» در شوروی سوب
 سالیسم، بیاد می‌آوریم که سوبالیسم خلقی
 اساساً در شامل با انواع دیگر سوبالیسم، یعنی
 انواع ایپتولویژی‌های رادیکال بورژواشی-آناشیسم،
 پروپولیسیم ... که در پی استقرار سوبالیسم شوپ
 «خلق» بودند، رشد کردند. خودما در روسیه، مارکسیسم
 در مقابله و مبارزه با پروپولست‌های تمام معاری
 چون نارودسنگ‌ها و این‌ها ششیت‌شد، از رجوع کنیم
 به منالرات سوسپال دموکراسی روس با پروپولست‌ها،
 بویژه در «روستان مردم گمانده» و لنین و سوبیا-
 لیسم و مبارزه سیاسی «و اختلافات ما» به‌طریق.

پس از گذشت بیش از یک قرن از کمون پاریس
 و پیش از شدت‌مال از انقلاب اکثره خلق و رفقای ما
 سوبالیسم تابودی سرمایه‌داری و استقرار سوبالیسم
 را بدون مبارزه طبقاتی پیگیر، بدون دیکتاتوری
 یک طبقه و فقط طبقه بدون دیکتاتوری پروتلاریا-
 ربا، در سر می‌بروراندند. مارکسیسم هرگز ایسده
 و آلمان سوبالیسم را بطرف منحصر ندانسته است.
 اما همواره ثابت کرده و به شهادت تاریخ نشان
 داده است که این تنها مارکسیسم است. این تنها
 سوبالیسم خلقی است که امکان خلق واقعی این
 آلمان را میسر می‌آید. «شیرت‌قرن‌ها وحشی
 هزاران سال روبا از زمین بر دن «بکناره» هسه
 انواع استثمار راداشت است، ولی این روبا هسه
 هسپان معورت راداشت ما می‌ماندند تا زمانیکه ملیر-
 نها استثمار شده در سواجر جهان در یک مبارزه
 پیگیر، اختیار همه چاشبه متحد شدند تا جامعه
 سرمایه‌داری را در مسیر تکلیفی گمان جامعه طبعا
 می‌پیورده شایبر دهنده، روبا‌های سوبالیستی نشینا
 آنگاه به مبارزه سوبالیستی بدل شد که سوبالیسم
 خلقی ما را گسی، انشیا و ششیرت‌قرن‌ها مبارزه یک طبقه
 معین مرتیط ساخت. و خارج از مبارزه طبقاتی، موج
 سالیسم یا یک مبارت‌شی است یا یک روبا‌های سوبالیسم
 لوانه، (لنین، سوبالیسم خرده‌بورژواشی
 و سوبالیسم پروتلاریا).

آری کسی که تابودی سرمایه‌داری را مستحیما
 از یک انقلاب دموکراتیک طلب می‌کند، کسی که
 اینچنین اشتیاق «تابودی» سرمایه‌داری را از مبارزه
 و انقلاب یک طبقه معین (پروتلاریا) منفک می‌کند،
 در همان حال سوبالیسم خود را نیز به سوبالیسم
 خرده بورژواشی تنزل می‌دهد و در نهایت و حرکت
 هرگونه دما بری بین خود و سوبالیست‌های حسرده

بورژوازی چون مجاهدین خلق و دیگر مجاهدین "ستوه" را از میان برمی دارد. سوسیالیسم چنین کسی هیچ گونه تعلقاتی با "جامعه سی طبقه توحیدی" نگذرد. مداخله ملی، "قسط اسلامی" و... نخواهد داشت. سوسیالیسمی که تلاشش تنها با "سوسیالیسم" درویشی که شالارانشا موهبه مکتبده تفاوت بین "روبیای ماده لوحاته" و "عبارتی شیئی" است.

رغبتا این حکم با بهای مارکسیسم و انرا موافق کرده اند که "سرما به داری و امیرالایم را نمی توان به هیچ طریقی حتی از طریق "ایده آل ترین" تحولات دموکراتیک از بین برده تنها از طریق "انقلاب اقتصادی می توانستند تا نبود گردند" (لنین، پاسخ به گیلکی) و این انقلاب اقتصادی، یعنی استقرار سوسیالیسم، یعنی نشان دادن مالکیت اجتماعی برای مالکیت خصوصی، بر مساوی تولید و مبادله با سازمان دادن بر طبق روشی شده تولید اجتماعی... که پیش شرط ضروری آن دیکتاتوری پرولتاریا است. یعنی تصرف قدرت سیاسی بجهت پرولتاریا" (لنین) از بر نامه حزب سوسیال دموکرات روسیه (۱۹۰۳) و در اولین قسم در پنج مخطوات بر نامه عالی و رقابلیست بدیهیت مارکسیستی، این عزم لنینیست بر نامه جنسی کمونیستی را از یاد برده اند، که نابودی سرما به داری به معنای استقرار سوسیالیسم است و این خود منوط به تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا است. حکومت علیی (جمهوری دموکراتیک خلق، دیکتاتوری دموکراتیک خلق و...) نمی تواند سرما به داری را نابود کند و روزه سوسیالیسم خلقی فریبی پیش نیست.

اما همیشه لازم است تا کلمه کنیم که سوسیالیسم به نظرات زرنسنگان و راه کارگر ~~سوسیالیسم~~ بیک اندازه چسبندگی دارد؛ حتی اگر راه کارگر بدینسان "نابودی همیشه سرما به داری" در انقلاب دموکراتیک نباشد و فقط "نابودی سرما به داری" بصورت شیوه مسلط تولید" را طلب کند، چرا که اولاً مارکسیسم هرگاه از نظام سرما به داری (و یا هر چه تولید دیگر) سخن می گوید، متشعاً همان "شیوه مسلط تولید" را معنفر دارد. "سیستم سرما به داری" و "سرما به داری" نه متناهی شیوه مسلط تولید "در مارکسیسم معنای متفاوتی ندارند. شایباً، اگر قصد راه کارگر از تکر عبارت "شیوه مسلط تولید" آثاره به این نکته باشد که سرما به داری در انقلاب دموکراتیک کاملاً نابود نمی شود. با زهم سرورزی از این موضع پرولتاریستی خود مدول نگذرد، است، زیرا مارکسیسم به روشنی حتی آثار هر چه تحول تولید سرما به داری به کمونیسم را (یعنی فاز یا پیشی جامعه کمونیستی را که معمولاً سوسیالیسم خوانده می شود) (۲) منوط به دیکتاتوری پرولتاریا شده کرده است. ولذا ایده "نابودی سرما به داری" بصورت شیوه مسلط تولید" در یک انقلاب دموکراتیک در معرض همان اشتباهها است که ایده "نابودی سرما به داری" :

ثبات جامعه سرما به داری و جامعه کمونیستی یک دوران انقلابی تبدیل بکنی به دیگری قرار

دارد که همچنین مشایب با یک دوران گذار سیاسی می باشد که حکومت آن نمی تواند جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نباشد.

(مارکس، نقد بر نامه گوتس)

و سپس:

"بزرگترین مفاقت و بزرگترین آشوبی هاست می بود هر آینه تصور می شد که بدون قهر، بدون دیکتاتوری، گذار از سرمایه به داری به سوسیالیسم امکان پذیر است. دشوری مارکس از مذهب پشیمان با نهایت مراثت بر خدایین ماره کوشی خرده بورژوازی دموکراتیک و آنارشیستی سخن گفته است. و روسیه سالهای ۱۹۱۸-۱۹۱۷ نیز تحت دشوری مارکس و انرا این مورد با جان و فوج و با جانان طرز محسوس و مشورتی تا بسند می کشد که طرز افرادی که بطرز تومیدکننده ای کتد لحن اند و یا جدا خصم گرفته اند از عقیدت راج بتا بسند ممکن است هنوز در این مریه گدواء باشند. یا دیکتاتوری کورنیلوف... یا دیکتاتوری پرولتاریا، هر آینه مل بیست... یعنی با فریب مردم شیوه بورژوازی است... و یا حالتی از کتد لحنی دموکراتیکای خرده بورژوازی... که فرار به وحدت دموکراسی... دیکتاتوری دموکراسی، جنبه عمومی دموکراسی، و یا راجعی از این قبیل با و به روشی می کتد."

(لنین، وظایف دوشی حکومت شوروی)

فکر می کنیم شرط کلی انقطاع مواضع زرنسنگان و راه کارگر در مورد راه "نابودی سرما به داری" و "جمهوری انقلاب دموکراتیک" به اندازه کافی روشن شده باشد: هر دو گروه و وظایف پیش شرط های یک انقلاب سوسیالیستی را با وظایف پیش شرط های یک انقلاب دموکراتیک درخند و مشتاق می کنند. از یکسو در برخورد به انقلاب دموکراتیک به شوهنات "چپ روانه" مجارنده، از سوی دیگر، دقیقاً به این خاطر که وظایف انقلاب سوسیالیستی آتی را بر همه جهه انقلاب دموکراتیک حاضر شده اند. در واقع ضرورت مبارزه طبقاتی پیگیر پرولتاریا، دیکتاتوری پرولتاریا و انقلاب سوسیالیستی، ولازم اصعبت و یگان و وظایف سوسیالیستی پرولتاریا در انقلاب حاضر، را فراموش می کنند و به راست می افتند.

تا اینجا بحث ما تا همانطور که پیشتر اشاره کردیم، بر سر ادعای غیر انتقادی و خوشبینانه از طبقات اجتماعی زرنسنگان و راه کارگر متکلی بود، بنابراین دیگر ما فرض کرده بودیم که علاوه بر گروه به معنای واقعی حکم که "وانسنگی" ضمیمه کلیت سرما به داری در ایران است و اقلیت و نابودی "وانسنگی" را از نابودی سرما به داری جدا نمی کنند. و شایباً از مارکس و مارکسیسم می پذیرند که "مبارزه سرما به داری" معنای جز استقرار سوسیالیسم نخواهد داشت. با چنین مفروضاتی مشاهده کردیم که هر دو گروه تاگزیر محتوای اقتصادی انقلاب دموکراتیک و وجه سیاسی آن (شیوه ای طبقاتی محرک و حکومت حاصل پرولتاریا) را بگونه ای انقطاعی و بویولتستی

میگذرد ربط می‌دهد ، و سوسیالیسم طبقی عنوان مناسبی برای چهارچوب عمومی این الحاق است .

اما یک چنین فرمولیستی الحاقی ای از رابطه اقتصاد و سیاست در پیروزی انقلاب دموکراتیک ، در واقعیت امر از درکی بورژوازی از اقتصاد جامعه سرمایه‌داری مابعد می‌گذرد . در واقع از همان ابتدا انکار بود که جز این هم نمی‌خواند باشد . سوسیالیسم طبقی خود نفاذی سوسیالیستی برای راه‌مکانیسم بورژوازی است و دقیقاً با عجز خود در ارائه بقی برولتری از مناسبات تولید سرمایه‌داری ، از سوسیالیسم علمی متأخر می‌شود . آن‌سکه در عهد استالین ، سیستم سرمایه‌داری را به شیوه‌ای غیر برولتری (طبقی) نابود کند ، هر ادوای قبل از هر چیز درک غیر برولتری خود را از این سیستم سرخا می‌بازد ، پس اکنون لازم است که "فرهنگیستی" را کنار بگذاریم و به تلفیقی اقتصادی رفقا از "تابودی سیستم سرمایه‌داری" نگاه می‌کنیم .

سوالی که رزمندگان و راه کارگر باید به آن پاسخ گویند اینست : حال که قرار است در جمهوری دموکراتیک طبقی " (یا هر نام دیگری که حکومت پرولتاریا و متحدانش در انقلاب دموکراتیک بخود بپسندد) سیستم سرمایه‌داری نابود شود ، وجه تولیدی که جانشین آن می‌گردد ، آن مناسبات اجتماعی تولید که ناظر بر ماز تولیدی زیست اجتماعی افراد خواهد بود ، چیست ؟ سوسیالیسم ؟ ای داد ، ای مان ، شما که انقلاب سوسیالیستی را حتی ترویج هم نمی‌کنید ، سرمایه‌داری ؟ مسلماً خیر ، شما که بر سر نابودی آن در انقلاب دموکراتیک اتفاق نظر دارید ، یک پاسخ احتمالی می‌خواند وجه تولیدی نباشد که نه سرمایه‌داری است و نه سوسیالیستی ، وجه تولیدی عوادم بومی که "سنگبری سوسیالیستی" دارد ، یا همان "راه‌رسد" غیر سرمایه‌داری " است که به معنای دقیق‌تر و علمی تر همان سرمایه‌داری است ، راه کارگر در این زمینه سرخ هائی بدست می‌دهد . درست است که در یکجا می‌تواند "ا" راه رشد غیر سرمایه‌داری گشایی می‌شود (کذا) و امکان چنین امکانی وجود داشت (!) طبق کارگر پیش از این واقع بین است که به چنین پندارهائی دل خوشی کند (راه کارگر شماره ۱۷) و بدین طریق - یعنی بدین طریق هنرمندان خاص راه کارگر - آلتروناکیس "راه رشد سرمایه‌داری" را "رد" می‌کند ، اما هر هائیکم و با این طریق خاص راه کارگر ، یا اینک تمام از سیستمی که بی‌از تابودی سیستم سرمایه‌داری جانشین آن می‌شود چنین سخن می‌گوید : "سنگ در پیوسته‌ای میگذرد و در سیستمی دیگر که روابط و کیفیت دیگری به آن غلبه دارد ، ... و ایمن ابعاد هر چند چون این "سیستم دیگر" رفتی در کنار "مولفه‌های دیگر" مستگاه لغری راه کارگر قرار گیرد ، معنایش جز راه رشد غیر سرمایه‌داری نمی‌تواند داشته باشد .

اما استرا را هرچه بگذارند ، محتوای علمی آن اقدامات جمهوری دموکراتیک خلق که "سرمایه‌داری را نابود می‌کند" کما پیش از لابلای مفسور نوشته‌های هر دو گروه بر سر می‌کند ، و این محتوی چیزی نیست جز معادله کردن و ملی کردن سرمایه‌ها توسط جمهوری دموکراتیک خلق ، رزمندگان "معادله ویژه انقلاب" ، و معادل "جنبه سوسیالیستی قوی تحول انقلابی در ایران" ارزیابی می‌کند . گنه البته "به قدرت پرولتاریا" ولی همچنان در یک انقلاب دموکراتیک و همراه متحدین غیر پرولتر طبقه کارگر در این انقلاب انجام می‌گیرد . (رجوع کنید به رزمندگان شماره ۶ ، نقل برنامه حداقل فدائی ، و همچنین نقل قولی که بیشتر از همین مقاله (اردبیل) و راه کارگر نیز می‌بویسد : "برای تابودی "جرمان سرمایه" و برای تابودی سرمایه‌داری به‌مورت شیوه مسلط تولید باید با قدرت سیاسی پاسدار آن درگیر شد ، باید قدرت سیاسی را تصرف کرد ، تصرف قدرت سیاسی این امکان را می‌دهد که اهرمهای اساسی و کلیدی اقتصاد را در دست گیریم . یعنی سرمایه‌داری به‌مورت شیوه تسلط تولید و جرمان سرمایه اساساً درهم شسته و قدرت اقتصادی نیز همراه قدرت سیاسی در دست طبقه کارگر و متحدینش قرار گیرد" . و نیز "بورژوازی بزرگ و سرمایه بزرگ طبقه‌های املی و کلیدی اقتصاد را در دست داشته و دارد ، ... بنابراین (سرمایه‌دان) ... با تصرف موانع سرمایه بزرگ "جرمان سرمایه" و سرمایه‌داری به‌مورت شیوه مسلط تولید راه‌آبران از بین برود" . (البته ما ابتدا در معنای اصطلاح نظامی "تصرف موانع" در این چهارچوب درماندیم و تعمق کردیم ، بالاخره به این نتیجه رسیدیم که قاعدتاً منظور راه کارگر- شیوه خاص خودش- باید معادله و ملی کردن بانکها و صنایع سنگین و بزرگ باشد)

بهر هر ساله روشن است ، هر دو گروه مالکیت دولت پرولتاریا و متحدانش در انقلاب دموکراتیک در سرمایه‌های معادله و ملی شده را "تابودی سرمایه‌داری" معادل گرفته اند . این برداشت یکسره غلط است . در برنامه سوسیال دموکراسی روسیه تابودی سرمایه‌داری به روشنی "نشاندن مالکیت اجتماعی بر جای مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و معادله" یا سازمان دادن برناه‌رسانی شده تولید اجتماعی ... تعریف شده بود ، حتی اگر رفقا بپندارند که "معادله و ملی کردن" در حکم ایجاد "مالکیت اجتماعی" است هنوز باید به خاطر به‌آوردن که "سازمان دادن برناه‌رسانی شده تولید و توزیع اجتماعی" جز "لیننک تولید سوسیالیستی" است ، بهر حال موع ما رکسیم در قبال این مقاله که ملاحظه می‌کنیم ، کفایت به معنای ظاهره نسین با "کمونیست‌های چپ" (۱) رجوع کنیم . کمونیست‌های چپ بر این اعتقاد بودند که "استقاده سیستماتیک از ابزار تولید باقیمانده شیوه رفتی متصور است که یک مثن بسیار قاطع سوسیالیستزه

کردن دنبال خود" و لنین در پاسخ می نویسد:

"این کمونیست های چپ" محترم چقدر قاطع اند، اما چه اندک از خودشانکه تفکر بروز می دهند. منظورشان از دنبال کردن "شئ بسیار قاطع سوسیالیسمزه کردن" چیست؟ انسان ممکن است در مورد سائل ملی کردن یا معادله فایع با خدا یا شائده، اما تمام نکته در اینست که حتی بهترین قاطعیت "ممکن در جهان نیز برای عبور از ملی گریز و معادله سه سوسیالیسمزه کردن کافی نیست... تفاوت بین سوسیالیسمزه کردن و معادله ساده در این است که معادله را می توان نقد یا قاطعیت" به عمل آورد، بسویون توانائی مناسب و توزیع دقیق، حال آنکه سوسیالیسمزه کردن بسویون این توانائی واقع شود...

این خلعت ویژه یک انقلابی سرده بورژوازی است که شوه نمی کند از ریشه کشدن، سرکوب کردن و... بسیاری سوسیالیسم کافی نیست. برای یک خرده مالک که شمه مالک بزرگ به خشم آمده است این ها کافیست. اما هیچ انقلابی پرولتاریائی هرگز نتواند چنین اشتیاقی مطلق نخواهد کرد." (لنین، چه روی کودکانه و ذهنیت خرده بورژوازی، تا کنون در امر است)

همینجا و در حاشیه یادآوری کنیم که کمونیست های چپ لاقال همگامی معادله و ملی کردن را معادل نابودی سرمایه داری و سوسیالیسمزه کردن می گردانند که لغزش سیاسی در است پرولتاریا بود، حال آنکه رفقا در رابطه با "جمهوری دموکراتیک خلق" سه چنین توهماتی مبتلا هستند.

بهر حال مساله بر سر اینست که ملی کردن، معادله و... سرمایه داری را نابود نمی کند، بلکه سرمایه داری اندازی دولتی را بوجود می آورد و با لبط می دهد. بهیچینی است که در چنین حالتی ماهیت طبقاتی دولت نقش تعیین کننده می یابد. بگفتند لنین "سرمایه داری انحصاری دولتی" در نسبت به مکرما و سرمایه داران آلمانی "یعنی" اتصال شافه نظامی برای کارگران و همین "سرمایه داری انحصاری دولتی" در دست یک دولت انقلابی و دموکراتیک "گامیست بسوی سوسیالیسم، لیکن نه خود سوسیالیسم است و نه نابودی سرمایه داری، بلکه همچنان "سرمایه داری انحصاری دولتی" است و این - در تریایق حاکمیت "دولت انقلابی و دموکراتیک" گامیست بسوی سوسیالیسم زیرا یک "دولت انقلابی و دموکراتیک" متشکلترین حالت سیاسی برای دست گیری لغزت توسط پرولتاریا است و آنگاه "سرمایه داری انحصاری دولتی" متشکلترین حالت اقتصادی برای شروع ساختمان سوسیالیسم است (برای تفصیل این مطلب توسط

لنین مراجعه کنید به "شئ فلاکت و راه مبارزه با آن" بهیچتا مهر ۱۹۱۷، و چه روی کودکانه و ذهنیت خرده بورژوازی" مه ۱۹۱۸، به ترتیب فصل و بعد از انقلاب اکتبر)

اما چه چیز باعث است راست که رزمندگان و راه کارگر معادله و ملی کردن توسط "دولت انقلابی دموکراتیک" را با نابودی سرمایه داری مساوی بشمرند؟ همانطور که گفتیم رسته را باید در هر بورژوازی دو گروه از سرمایه و نظام سرمایه داری جستجو کرد. مارکسیسم سرمایه را به مثابه یک رابطه اجتماعی درک می کند، رابطه ای که کامل تولیدکنندگان از وسائل تولید است، رابطه ای که در آن کارگر می یازد نیروی کار خود را به مثابه یک کالا به بورژوازی صاحب ابزار می فروشد، رابطه ای که به این اعتبار متضمن تولید ارزش اضافه است. سرمایه داری، تولید کالائی تعیین یافته است سرمایه، با "رابطه سرمایه"، رابطه ای است که در آن نیروی کار به مثابه کالا به شلک بورژوازی در می آید تا توسط وسائل تولید (کالاهای دیگر تحت شلک او) به گونه ای مولد مصرف شود، (برای توضیح مفصل این بحث رجوع کنید به نظریه بورژوازی ملی و مترقی، ۲). اما سرمایه داری در ضمن نظامی است که در آن رابطه اجتماعی موجود میان انسانها به صورت رابطه ای میان اشیاء "شکل می شود (تعیین می کالائی)، و این آخرین تقیفا کل تفکر راه کارگر و رزمندگان راه پرورد با مقلوب سرمایه متکسل می دهد. هر دو گروه، چون بخش وسیعی از شلک کمونیست، سرمایه را نه بصورت یک رابطه اجتماعی، بلکه به مثابه یک نبش (و آنچه نه "رابطه ای میان اشیاء") می گردند و درک نمی کنند. سرمایه برای انسان "هول" است، "کارخانه" است، کالا در اشیاء و در بازار" است. همه جور شلکی هست، اما رابطه تولید ارزش اضافه نیست، علاوه بر این اشیاء مختلف را از آنرو "سرمایه نام نهاده اند که به "سرمایه داران" شلک دارند. نظام سرمایه داری نظام این سرمایه داران، و سرمایه اجتماعی نیز جمع سرمایه های این سرمایه داران، خلقی می شود. خوب، ایک واضح است چرا معادله و ملی کردن "معادل" نابودی سرمایه داری است، گامیست این "اشیاء" و آن کارخانه ها، این خلقه ها و آن گلخانه ها، از دست "سرمایه داران" بگیریم، سرمایه داران که بدون این اشیاء سرمایه داران نیستند، چیزی ندارند" و پرولتاریا و متحدانش با شلک آن به "سرمایه دار" تبدیل نمی شوند! بگو "قاطعیت" در معادله تکلیف نظام سرمایه داری را بکنند، حتی در همان چهارچوب انقلاب دموکراتیک، بگیریم می گردند و دست بگیریم مبارزه طبقاتی انقلابی در علیه بورژوازی، شلک قدرت سیاسی و اقتصادی نیکتا توری پرولتاریا را از دوش طبقه کارگر و زحمت سازمانده مستقل این مبارزه و مخصوص تعیین رفاغ سوسیالیستی پرولتاریا در انقلاب حاضر را از دوش کمونیستها

بر می‌دارد :

معاذره و ملی کردن سرمایه‌داری را ناپسند نمی‌کند. چرا که سرمایه یک رابطه اجتماعی است، رابطه‌ای که جامعه بورژوازی زیست اقتصادی خود را از طریق آن، در چهارچوب قوانین برونی آن، سازماندهی می‌کند. تولید اجتماعی - این پیش فرض وجود بشریت - در این نظام بر اساس قوانین حرکت و انضام سرمایه، بر اساس قانون تولید - ارزش ارزش اضافه - شکل می‌گیرد و سازمان می‌یابد. نابودی سرمایه‌داری نیز لازم به معنای جایگزینی با سازمان تولید، با سازمانی جدید است. سازمانی که اساس تولید ارزش و ارزش اضافه را خلق کند و بر جای آن تولید و توزیع برنامه - برزی شده مکن بر مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید و ماده (یعنی دقیقاً خلق تولید کالای باور کلی) را بشناسد. باز شناختن این تنبیهت مارکسیسم تنها به پرولتاریس (به معنای اکثریت) منجر نمی‌شود، بلکه به زنجیری از انحرافات، در سطح برنامه و تاکتیک، و لوسه - نازیس، کودتاگری، بوروکراسیم، رفرمیسم و ... من می‌رساند.

خلاصه کلام : اگر معاذره و ملی کردن به معنای نابودی سرمایه‌داری نیست، بلکه به معنای بسط سرمایه‌داری انحصاری پرولتاری است. پسی رزمندگان و راه کارگر در واقعیت امر توسعه سرمایه‌داری را تحت عنوان نابودی سرمایه‌داری به سبب کارگر درجه می‌کنند. تاکیه کنیم که به معنی ما ایدها بر سر مطلوبیت و یا عدم مطلوبیت ماده و ملی کردن بسط سرمایه‌داری انحصاری نیست. - در شرایط وجود دولت دموکراتیک و انقلابی - نیست. چه گفتیم چنین حالتی می‌تواند برای پرولتاریا پس از تسخیر قدرت سیاسی و استقرار دیکتاتوری خویش مناسب ترین حالت اقتصادی برای ساختمان سوسیالیسم باشد. و اگر رزمندگان و راه کارگر تمرکز سرمایه در دست دولت پرولتاریا و متده شدن در انقلاب دموکراتیک را از چنین زاویه‌ای، و با چنین تفسیری، طرح می‌کردند، بحث ما دیگر نه بر سر انحرافات رفا، بلکه در چهارچوب تئوری برای تحلیلی این "مناسب ترین حالت اقتصادی" شکل می‌گیرد. البته باید تاکیه کرد که در چنین حالتی ناسی به معنی "مناسب ترین حالت اقتصادی" برای ساختمان سوسیالیسم، در مقابل مباحثات مفصلی که جنبش کمونیستی هم اکنون می‌یابد، به مورد "مناسب ترین حالت سیاسی" برای بدست گیری قدرت توسط پرولتاریا، دنبال کننده، در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرد. اما همانطور که گفتیم اشکال کار اینجاست که رزمندگان و راه کارگر "سوسی سرمایه‌داری" را بجای "ناسوسی سرمایه‌داری" ترویج می‌کنند. و اگر به خاطر مبارزیم که رفا در اکثر موارد نه از "نابودی سرمایه‌داری" بلکه در واقع از "ناسوسی سرمایه‌داری وایت" سخن گفته‌اند، حدس اولیه ما آن به واقعیت نزدیک تر می‌شود که این "توسعی

سرمایه‌داری" قرار است بر جای "سرمایه‌داری وایت" بنشینند، و همین سان از پس - برده "سوسیالیسم خلقی" و "خلق دیکتاتوری پرولتاریا" قد و قامت شناختنای قلمی ما، "سرمایه‌داری ملی مستقل" پیدا می‌شود و "فولانی" "اسطوره ای نپس نیستند" و "به گذشته ضلقت دارند" در پیش چشم آن چندان تا ماور ما، زنده و واقعی و دست نخورده ظاهر می‌شوند تا با دیگر بر سی اعتباری آمیزیم. (تجربه‌گرایی) به مثابه شیوه‌ای برای دست یابی به احکام صحیح شوربیک، تاکیه گذارند، این مثل سوم، یعنی همان دیدگاه های نیه - به جهانی تا پس از قیام، است که چنین به سبب از خلق دوم (سوسیالیسم فلسفی) استنتاج می‌شود :

۳ - خلق سوم : انقلاب دموکراتیک ایران و طبقه نابودی سرمایه‌داری "وایت" و استقرار سرمایه‌داری ملی و مستقل را دارد. سالها است که جنبش کمونیستی ما از این توهم در رنج بوده است که اساسی سرزمینها و طبقاتی های اقتصادی و منقبات سیاسی طبقه کارگر و سایر زحمتکشان ایران می‌باید نه در سرمایه‌داری ایران بلکه در وایت سرمایه‌داری ایران جستجو شود. این دیدگاه بورژوازی که نوع متضاد و مریخ آن امروز عمدتاً در نزد سه جهانی ها باقیست می‌شود، و روشی مخوری انقلاب ایران را ناپسندی سرمایه‌داری وایت و استقرار سرمایه‌داری ملی و مستقل اروپایی کرده. در این راه "بورژوازی ملی" که پس از خلق به دهه ۲۰ به واسطی اسطوره‌ای پیش نمود، را متعده طبیعی پرولتاریای ایران در انقلاب دموکراتیک فلسفه می‌نمود. و این "بورژوازی ملی" آنگاه که به حکومت بورژوازی دموکراسی، "سبب است اقتصادی" متابع تکوین و رفا عمومی برای تمامی خلق بود ارمان می‌آورد. محجزات متعده این موضوع اسانه‌ای به فعلی در مخون گذشته بسیاری از گروه‌های کمونیستی مورد بحث قرار گرفته است و ما نیاز به فکر مجدد آن در این مختصر نمی‌بینیم. مثال اساسی این است که "اتفاقیه بورژوازی، ملی" تنها یکی از جلوه‌های وجود نوسببات بورژوازی نیستند، ضرورت، امکان و مطلوبیت استقلال "سرمایه‌داری ملی و مستقل" در ایران است و تا زمانی که این دوسی از دیدگاه سیاسی مارکسیستی نه نقد گذشته شود، مرفا اصلاح اینک "بورژوازی ملی اسطوره‌ای پیش نیست". "اسانه است". و با "متعلق به گذشته است" به معنای طرد متخوسیم از دستگاه فکری بسیاری از نیروهای کمونیستی کشور نیست. سیر انقلاب پس از مقام سیم درسیای بسیاری برای جنبش کمونیستی، به همراه آورده است. یک تحول انقلابی طولانی طرفیت واقعی طبقات را برملا می‌کند و انقلاب ایران به قیمت گزاف خون هزاران کارگر و انقلابی، از جمله نشان داد که اتفاق به بورژوازی ملی نوسعی پیش نیست. اما از درباغت های تجربی تا دراکلت

تئوریک فاشیست بسیار است. چنین کمونیست‌هایی "بورژوازی ملی" را از ادبیات شوربیکشی خط زدند. معتقدند به آن را مستوجب داغ - سهه بجایش" دانست. با آن مؤلفیتهای سیاسی گرد اما به خود شکرکشی تا در بلفای اعتدالشان - سرمایه‌داری بگیر وابسته - بپوی و ملی گراشی چنین برزیده‌های غاشی را درپایه - به این شورش است که - می‌بینیم به عنوان "راستی‌روی" هارمارهای منتویکی به "بورژوازی ملی" - به عنوان آوانس فاین های گذشته به سرمایه‌داری ملی - امروز به پروولناریا "ناویوسیستم سرمایه‌داری" در انقلاب ببر؟ و آشیک" را و بده می‌دهند. و بار دیگر می‌گویند تا سرمایه‌داری ملی و مستقل" را ما ظاهری چه به خود جتنی کارگری دهند .

اقتصادی پیروزی انقلاب دموکراتیک ایران از دیدگاه متافع مستقل پروولناریا است... از این نقطه نظر برز زمین گشته میان مشورس و ملتویسم را در جنتی کمونیستی ما انتقاد و با عدم اعتماد به مکان - هرورت و مطلوبیت استقرار "سرمایه‌داری ملی و مستقل ایران" به مثابه محتسوی پیروزی انقلاب متوسل می‌کنند. انوی سرمایه‌داری ملی و مستقل اینک سرما عامل اجزای خود یعنی بورژوازی ملی" - را از دست داده است و مشورس میروستا از قوت پروولناریا بگ چنین عامل اجزای ای بسازد...



در این بحث نشان دادیم که چگونه معادله راه کارگر و زمینگان ، و احکام مورد توافق و تاکیه آنان بر این معادله ، حاکی از فقدان شناخت کارگستی بر نزد رلنا از مفلوت برنامہ ای پایه است . می‌تواند توری پروولناریا در عمل خلی شه و غیر ضروری اعلام می‌گردد . می‌آورده‌ایان دیگر پروولناریا برای شطبر قدرت سیاسی و استقرار دیکتاتوری طبقاتی ای برده‌پرونی می‌شود و سوسیالیسم این آلمان بر حق پروولناریا و پایان نهفته ضامی اشکال آنتاگونیسم اقتصادی در جامعه بشری ، به سرمایه‌داری اقتصادی دولتی شتول یافته و به نام "ما حل اقتصادی پروولناریا به توده‌ها فالیسم می‌شود . و لطایف دموکراتیک پروولناریا بر انقلاب حاضر بالکل از قلم می‌افتد و رابطه انقلاب محدود می‌شود . انقلاب دموکراتیک و لطایف انقلاب سوسیالیستی را بر عهده می‌گیرد و لاجرم ضرورت تعریف دقیق وظایف سوسیالیستی پروولناریا در انقلاب حاضر ، و چگونگی شلیق آن با وظایف دموکراتیک یکسره از دستور کار جنبش کمونیستی خارج می‌شود . اگر دقت کنیم در مفهیت صبح بند یک برنامہ کمونیستی مالم نمی‌ماند - این بحث را در شماره بعد ادامه خواهیم داد . بگذارید بحث حاضر را با طرح این سوال "حاشیه‌ای" غاشه دهیم : پروولناریا که مفلوت شیمای یک برنامہ کمونیستی چنین بی اعتبار و معی گشته‌اند ، آیا بگراشی آن "سوسیالیسم" می‌تواند که در حدت اصولی جنبش کمونیستی را در گرو مبارزه ایدئولوژیک بگیرد ، به منظور دستیابی و شمیمت مواضع لیستی در سطح برنامہ و تاکیکتی [به مثای گسترده آن] می‌دهند ، نگراشی که می‌تواند اساسی جنبش کمونیستی را نه "فرد کاری محلی" بلکه "پورتونیسم سراسری" ارزیابی می‌کنند ، لذا خواهان وحدت بر مواضع لیستی اند . نگراشی که می‌تواند که در هر "وحدت اصولی" ابتدا برام "مول" این وحدت [برنامہ ؟] را می‌گیرد و به یکاشیک "جنب‌تقن به نزدیک ترین فلسفه تکنیکالی" رقابت می‌دهند ، سوری‌وحدت ؟

اما باید اذعان کرد که اجزایات پخته‌تر شده‌اند ، در این فرمولیتهای جدید از "سرمایه‌داری ملی و مستقل" دو نکته مهم به چشم می‌خورد :

اولاً ، به روشنی که در فرمولیتهای اقتصادی ساله به عمل آمده است اینست که این "توج میکر سرمایه‌داری" که قرار است جانشین "سرمایه‌داری وابسته" شود ، این بار مشورک و اقتصادی تعریف می‌شود ، حال آنکه در قبلی فرمولیتهای سرمایه‌داری بدون یک خواست اقتصادی پروولناریا شتوریزد و مطالبه می‌شد ، و نکته دوم ، و این بسیار مهم است ، افتادن وظایف "بورژوازی ملی حاشیه" بدون پروولناریا است ، پروولناریا در شلیق جدید به عامل اجزای شمایونیسی "سرمایه‌داری ملی و مستقل" شلیقل شده است .

باین ترتیب اجزایات منتویکی جنبش کمونیستی تاکنون شکل داده و در ظاهری کاملاً قابل جلیسی بر زمین خود بروز یافته است ، آنها که ما فاشا منتشین مفلو "بورژوازی ملی" را "کبه‌تروتکیستی" می‌خوانند ، اینک خود دقیقاً به شیوای منتویکی ، یعنی "کبه‌تروتکیستی" [خروتسکی همیشه منتویک قلم بندی بود] شمایونیسیتم سرمایه‌داری را در انقلاب دموکراتیک ، شتوریزد می‌کنند . به همین خاطر است که هر "اسطوره بورژوازی ملی و منتویکی" "آ" بوشتم : "نکته اساسی اینجاست که همانطور که در جمله اول بند ذکر کردیم مفلو بورژوازی ملی حال شلیق اجزایات - رشدای شر و بنیادی شسری است پس علمبرقم اینک فشار خام خرمیسه معتقدین به اسطوره بورژوازی ملی و منتویکی رابه عقب شتیبینی واد : نخوده است هنوز جنبش کارگری و کمونیستی ما شکست این نظریات را شتوریزد و شمیمت نگردد است - مبارزه با این اجزایات تاگزیر می‌باید ادامه یابد - اما آنچه مسلم است این مبارزه دقیقاً به این اعتبار که اسطوره بورژوازی ملی و منتویکی لاقدر در این مطلق کمونیست شده است می‌باید به گرفته‌ای دیگر ادامه یابد و بر طرف و در جلوه دیگری از این اجزایات پایه ای مشورک شود - این مثل شتورک جدید در شلیق شیمایی به نظر ما عاغانا سانه شمیم محتسوی

چاتویس‌ها

۱) روزندگان می‌نویسد "گرفتن سرمایه‌داری ایران در بار دولید جهانی نیز حضور دارد این

ارتباط مثل ارزش با تولید در فرانسه و ... آمریکا نمیباشد - زیرا در اینگونه کشورها ارزش افزوده حاصله به چهارچوب کمتر سرمایه گذاری کننده باز میگردند... اما در ایران سرمایه مالمسی امپریالیستها در ترکیب با انواع سرمایه های کوچک، متوسط و بزرگ داخلی، بخش طلبی از ارزش اضافی را از بزونه تولید جامعه ما خارج می کنند ... در اینجا محبت از جریان سرمایه است."

اندکی آشنایی با مارکسیسم مقولات و مفاهیمی که مارکسیسم در خدمت نقد اقتصاد سیاسی بکار میگیرد، کالیتنا سهل انگارانه بودن و "مسئند تراورده" بودن نحوه کاربرد مفاهیمی چون "گسترش سرمایه"، "سازتولید"، "پروسه تولید" و ... را توسط رژیمندگان برای خواننده روشن سازد. همروش سرمایه در سازتولید جهانی حضور دارد. بعضی چه؟ ارزش اضافی از "پروسه تولید جامعه ما" خارج می شود. بعضی چه؟ ما نمی دانیم چرا رفقا امرار دارنده از بکار بردن اصطلاحات دقیق - و قابل فهم - مارکسیستی اجتناب کنند. جریان سرمایه - تهر یکی از اصطلاحات اشتراکی رژیمندگان است که ماناگشون در نقد مارکس از اقتصاد سیاسی به آن برخورد نکرده ایم. اما بیرحال اگر این جملات برهمنطسرای و کم محتوا را از عبارات و لغات تبه مارکسیستی تزیینی به آن میکشیم، چیزی که آخر سر منت ما میماند همان دشوری معروف "فاوت و چپاول بیرون مرزی" است. که بر جای دشوری امپریالیسم کشی نیست. رژیمندگان همچنان نگران "خارج شدن ارزش افزوده از "پروسه تولید جامعه ما" (!)" است، و نه محترض نفس تولید آن از کرده طبقه کارگر محروم ایران.

در مورد راه کارگر وضع از اینهم روشن تر است. "فارت و چپاول ارزش اضافی و ثروت های میکان خلق ما"، امپریالیسم که "ارزشها (!)" و ثروت های ما را به بیضا میبرد" و ... همچنان ترجیح بده مقالات راه کارگر است. ما زهم اعتراضی به تولید ارزش افزوده در شرایط امپریالیستی (استثمار امپریالیستی کارگران ایران) نیست، هرچه هست نومه خوانی برای "مروج" آن از کشور است. رفقا! صدور سرمایه به ایران یعنی ورود ارزش افزوده به کشور. امپریالیسم محتاج صدور سرمایه است. هر چه ارزش افزوده حاصله از استثمار طبقه کارگر ایران توسط انعامات امپریالیستی بیشتر در "پروسه تولید جامعه ما" (بحران کشور ما) بماند، این بمانای اشیاست سرمایه گستر سرمایه امپریالیستی و تشدید استثمار توده های پرولتر خواهد بود. پاسخ نهائی و اوملی ما بسه امپریالیسم نه تنافای سرمایه گذاری هرچه بیشتر در ایران، بلکه نیکتایی پرولتاریا و طلوع یه از پروروازی است. آیا کسی که محتوی اقتصاد مبارزه عد امپریالیستی اش را اعتراض به "مروج ارز" (این تمام معنی حرف رفقا است) تشکیل میدهد، میتواند بی جان حال ادعا کند که مبارزه

بر طبقه امپریالیسم را از مبارزه بر طبقه سرمایه داری جدا نمی کند؟!

۲) رفقا چه کرات از "تابویدی پروروازی" سخن میگویند. گمان می کنیم منظور نابودی فیزیکی "پرورواها" میباشد، بلکه غرض نابودی مانکست خصوصی پرورواشی بر وسائل تولید، و به این اعتبار نابودی نقش مالک خصوصی (پروروا) به مثابه بگ طبقه است. در اینصورت آیا رفقا با مارکس گسه پروروازی پرولتاریا را به اعتبار هم، و به مثابه تر و آشتی تر، شریف می کنند مخالفند؟ آیا نابودی پروروازی به مثابه طبقه استثمارگر حاکم در همان حال به معنای نابودی پرولتاریا به مثابه طبقه استثمار شونده اصلی نیست؟ و اگر هست، آیا رفقا در معنای مبارزاتی که چنین سهل انگارانه بکار می برند شمول می کنند؟

۳) رجوع کنید به لنین، دولت و انقلاب، فصل ۵، بخش های ۲ و ۳.

۴) "گمونست های چپ" به گروهی از بلشویک ها اطلاق میند که اندکی پس از پروروی انقلاب اکثر با نظریات و اعمال دولت دشوری در مورد طبع نیست لیتویسک و سیاستهای اقتصادی آن به مخالفت پرداختند.

۵) البته رژیمندگان خود در اشاره به اوضاع الجزایر به اینکه نتیجه معاومه و ملی گردن سرمایه داری انجماری دولتی است توجه دارد. اما علت این امر را "تقدان رهبری پرولتاریا" ارزیابی می کنند. این بیانگر استنباطی مشابهی از مقوله "دشوری پرولتاریا" است که باید به فرمت دیگری به آن پرداخته شود.



★ ★ ★
www.iranpress.com
را بخوانید و در پخش
و تکثیر آن ما را یاری
کنید